۸۷۵

هفتگی کمونیست

حزب کمونیست کارگری ایران - حکمتیست

Worker-communist Party of Iran - Hekmatist

۱۸ مهر ۱۴۰۵ – ۱۰ اکتبر ۲۰۲۶

"چیزی در هواست"!

دنیای ملتهب و آبستن تغییر

اصطلاح "Something is in the air" اگرنه یک تعبیر ماتریالیستی یلکه یک معنای شهودی دارد که در اذهان به وجود یک جریان، یک تغییر بزرگ که هنوز کاملاً آشکار نشده اما حضور آن احساس می‌شود، اشاره دارد. تحولات و اجتماعات گسترده در فرانسه، برزیل، اسپانیا، بلژیک، آمریکا، آخرین نمونه ها هستند. در اروپا بیش از هر زمانی درجه حرارت سیاست بالا میرود. و این واکنشی به پیامدهای جنگ و سیاست ریاضت اقتصادی و قلدری سیاستمداران رسماً فاشیست و بورژواهای نژادپرست است. مسئله اعتراضات جاری صرفاً موضوعاتی نیستند که مورد اعتراض اند، اینها دریچه بروز بحران اند و نه علت آن. وقتی تغییرات زیرپوستی جامعه به چنان درجه‌ای از تراکم می‌رسند که توده‌ها، حتی بدون داشتن یک تحلیل علمی و ماتریالیستی، می‌توانند "بوی تغییر" یا "مطلوبیت تغییر" را در فضای زندگی روزانه خود حس کنند، آن لحظه‌ای است که تضادهای ریشه دار طبقاتی و ساختاری از لایه‌های پنهان به آستانه فوران می‌رسند.

جمله آغازین مانیفست کمونیست؛ "*شبحی در اروپا در گشت و گذار است، شبح*

صفحه ۲

مجازات اعدام شنیع ترین شکل قتل عمد است

گفتگوی فصل نامه خاوران با منصور حکمت

پیامدهای هفتم اکتبر:

خاورمیانه "نوین" یا خاورمیانه خونین

رحمان حسین زاده صفحه ۸

جنگ، ویرانی جامعه و باز هم خطر سناریوی سیاه

آلترناتیو کمونیسم کارگری

علی جوادی صفحه ۱۰

اعلامیه حزب حکمتیست در مناسبت ۱۰ اکتبر

اعدام قتل عمد دولتی است!

پناهندگی؛ از حق انسانی تا "تهدید امنیتی"

هلاله طاهری صفحه ۱۴

از پرچم اجبار تا سنگر رهایی:

تعرض زنان، طومار ماشین سرکوب را در هم می‌پیچد!

وریا روشنفکر صفحه ۱۷

موج دستگیری ها در شهرهای کردستان

جمهوری اسلامی همه را دشمن خود می داند

سعید یگانه صفحه ۱۸

آزادی، برابری، حکومت کارگری!

"چیزی در هواست"!

دنیای ملتهب و آبستن تغییر ...

کمونیسم"، از پدیده ای سخن میگوید که هنوز فرم و کالبد قطعی و نهادی به خود نگرفته، اما حضورش سیستم را به وحشت می‌اندازد و توده‌های طبقه کارگر را به حرکت درمی‌آورد. سپس اضافه میکند؛ "*همه قدرت‌های اروپای کهن برای تعقیب این شبح در یک اتحاد مقدس گرد آمده‌اند: پاپ و تزار، مترنیخ و گیزو، رادیکال‌های فرانسوی و جاسوسان پلیس آلمانی*". وقتی همه احزاب حاکم، مخالفان خود را به "کمونیسم" متهم می‌کنند، این یعنی خود سیستم حاکم، کمونیسم را به عنوان یک "قدرت" برسمیت شناخته است. هدف مانیفست این بود که به این «شبحِ درگشت و گذار» در اروپا، یک برنامه عینی، مادی و متشکل بدهد تا از یک "حس و پتانسیل" به یک "حرکت سازمان‌یافته" انقلابی تبدیل شود.

وقتی در اعتراضات فرانسه شعار "زنده باد کمون" تکرار میشود، یا دولت‌ها با میلیتاریسم و سرکوب و خشونت عریان به استقبال اعتراضات می‌روند، در واقع همان آرایش "اتحاد مقدس" سران ارتجاع اروپا برای مهار شبحی است که دوباره در لایه‌های پنهان جامعه جان گرفته است.

فرانسه با طغیان نسل جدید و اعتراضات در مدارس آغاز کرد. ده‌ها هزار دانش‌آموز دبیرستانی و دانشجو در اعتراض به کمبود شدید معلم، کلاس‌های شلوغ، ساختمان‌های مخروبه مدارس و فشار تحصیلی به خیابان‌ها آمده‌اند. تجمعات در شهرهایی مثل پاریس، مارسی و لیون توسط پلیس ضد شورش به خشونت کشیده شد. پلیس از گاز اشک‌آور و ماشین‌های آب‌پاش استفاده کرده و تا کنون هزاران نفر (که اکثر آن‌ها زیر ۱۸ سال هستند) بازداشت شده‌اند. وزارت آموزش و پرورش فرانسه برای آرام کردن اوضاع فوراً وعده استخدام ۳۰۰۰ معلم جایگزین را داده، اما اتحادیه‌ها و تشکل‌های دانش‌آموزی اعلام کرده‌اند که این اقدامات کافی نیست و فراخوان اعتراضات بزرگتر را برای روزهای آینده صادر کرده‌اند. اعتراضات فرانسه با سرعت زیاد سیستم مکرونیستی و سیاستهای ارتجاعی و جنگ طلبانه و ریاضت کشانه و ضد مهاجر را زیر سوال برد.

هم‌زمان با فرانسه، بروکسل پایتخت **بلژیک** شاهد درگیری‌های شدید میان معترضان و پلیس ضدشورش است. نزدیک به ۳۰,۰۰۰ تا ۵۰,۰۰۰ نفر از کارگران، بازنشستگان و دانش‌آموزان به دعوت بزرگ‌ترین اتحادیه‌های کارگری علیه طرح‌های ریاضت اقتصادی دولت به خیابان‌ها آمده‌اند. دانش‌آموزان بلژیکی نیز با الهام از هم‌کلاسی‌های فرانسوی خود، به کاهش بودجه آموزشی معترضند. پلیس در اطراف ایستگاه‌های قطار بین‌المللی بروکسل برای متفرق کردن جوانان از گاز اشک‌آور و ماشین‌های آب‌پاش استفاده کرده است.



در **اسپانیا** بحران مسکن و یک بحران انسانی دریچه بروز بود. مرگ "ماریا دل‌کارمن اباسکال" در بیمارستان (پیرزن ۸۷ ساله‌ای که نماد مبارزه با افزایش اجاره‌بها بود)، آن هم دو هفته پس از اینکه با برانکارد از خانه‌اش اخراج شد، موجی از خشم و انزجار عمومی را برانگیخت. دهها هزار نفر در میدان "پوئرتا دل سول" مادرید خیمه زده و دست به تظاهرات زده‌اند. دولت سقوط کرد و پس از آنکه پارلمان اسپانیا طرح دولت برای تمدید حمایت از مستأجران و مهار قیمت‌ها را رد کرد، پدرو سانچز نخست‌وزیر پارلمان را منحل نمود و برای ۲۹ نوامبر ۲۰۲۶ انتخابات زود هنگام اعلام کرد.

برزیل روز ۴ اکتبر شاهد یک شوک انتخاباتی بود. در مرحله اول انتخابات ریاست جمهوری، فلاویو بولسونارو (سناتور راست‌گرا و پسر ارشد ژائیر بولسونارو، رئیس‌جمهور سابق) برخلاف پیش‌بینیِ نظرسنجی‌ها، با کسب ۴۷٪ آرا از لوئیز ایناسیو لولا دا سیلوا (رئیس‌جمهور چپ‌گرای فعلی که ۴۵٪ رای آورد) پیشی گرفت. برزیل با یک دوقطبی بسیار شدید به سمت دور دوم انتخابات در ۲۵ اکتبر حرکت می‌کند.

واقعاً "چیزی در هواست". ترکیبی از خشم نسل جوان Gen Z نسبت به آینده، فشار بحران‌های اقتصادی و معیشتی، زیاضت اقتصادی و هزینه های جنگ، چرخش‌های بزرگ سیاسی به سمت راست‌گرایی و فاشیسم، دنیا را در وضعیت تعلیق و ناامنی قرار داده است. پیامدهای جنگ و رقابت قدرتهای سرمایه داری، فشار اقتصادی و معیشتی بر کارگران و اقشار کم‌درآمد، احساس بی‌عدالتی ساختاری و به حاشیه رانده شدن، فقدان افقی برای آینده، بویژه میان نسل جوان باعث شده مردم در نقاط مختلف دنیا دیگر سکوت را جایز ندانند. آنچه امروز در فرانسه، بلژیک و بسیاری از نقاط دنیا در حال رخ دادن است، فقط اعتراض به کمبود معلم یا گرانی مسکن نیست. به نظر قرارداد اجتماعی میان دولت‌ها و شهروندان کاملاً یک‌طرفه شده است. این حس میان نسل جدید که علیرغم تلاش بیشتر، نسبت به نسل‌های قبل از خود آینده مبهم‌تر، مسکن گران‌تر و زمین بحران‌زده‌تری را ارث می‌برند. این ناامیدی انباشته‌شده، مانند یک انبار باروت است که با هر جرقه‌ای منفجر می‌شود.

بحران مشروعیت ساختارهای کهنه و کمرنگ شدن فرهنگ قانونگرائی سنتی یک دلیل دیگر است. مردم در کشورهای مختلف به تدریج اعتماد خود را به نهادهای سنتی، احزاب سیاسی بزرگ و رسانه‌های رسمی از دست داده‌اند. وقتی کانال‌های قانونی برای تغییر رفتار دولت‌ها بسته به نظر می‌رسند، این انرژی تغییر، زیر پوست جامعه حرکت می‌کند و ناگهان در قالب جنبش‌های شبکه ای، شورش‌های خیابانی یا

صفحه ۳

مرگ بر جمهوری اسلامی!

"چیزی در هواست"!

دنیای ملتهب و آبستن تغییر ...

چرخش‌های انتخاباتی خود را نشان می‌دهد.

مضافا اینکه تکنولوژی ارتباطی امروز یه یک حس مشترک جهانی شکل داده است که بنوبه خود هیچ اعتراضی را در یک محل محدود نمیکند. وقتی یک دانش‌آموز در پاریس یا یک مستأجر در مادرید دست به اعتراض می‌زند، ویدیوهای او بلافاصله در بروکسل یا سئول تکثیر می‌شود. این موضوع باعث ایجاد یک "روانشناسی توده‌ای جهانی" و حس مشترک خشم و همبستگی میشود که جرقه‌ای در یک گوشه دنیا، میتواند گسل‌های گوشه دیگر را فعال کند. بعبارت دیگر، این خروش‌های خیابانی و شوک‌های انتخاباتی، تنها نوک قله یک کوه یخ بزرگ اند. لایه‌های پنهان جوامع و افقهای طبقاتی در حال بازتعریف مفاهیمی مثل عدالت، مالکیت، آموزش و آینده هستند و این تغییرات ساختاری، هر از گاهی با شدت تمام به سطح جامعه فوران می‌کنند. تقلیل دادن این رویدادها به "یک جرقه تصادفی" یا "یک لایحه دولتی"، خطای تحلیلی بزرگی است. این حوادث، پدیدارهای سطحی از یک روند زیربنایی اساسی‌تر هستند.

جهتگیری طبقاتی دولتها

افزایش بودجه های نظامی و میلیتاریسم، مستقیماً در حوزه آموزش و رفاه خود را نشان می‌دهد. وقتی دولت‌های سرمایه‌داری در متن رقابت شدید ژئوپلیتیک برای حفظ منافع و بازارهای خود، بودجه‌های نظامی و تسلیحاتی را به شدت افزایش می‌دهند، این سرمایه باید از جایی تأمین شود. وقتی دولت با سیاست‌های ریاضت اقتصادی از بودجه‌های عمومی مثل آموزش، بهداشت و خدمات رفاهی باصطلاح "صرفه‌جویی" میکند، اعتراض دانش‌آموز فرانسوی یا بلژیکی به "کلاس شلوغ و نبود معلم"، در واقع پاسخ و واکنش طبقاتی به دولتی است که اولویت سرمایه‌گذاری‌اش را از "بازتولید نیروی کار و رفاه عمومی" به سمت "میلیتاریسم و حفظ منافع ژئوپلیتیک بورژوازی" تغییر داده است.

در مورد مسئله مسکن نیز همین موضوع صادق است. مسئله مسکن در اسپانیا یا بحران‌های ارزی در کشورهای دیگر، نمود عریانی از تمرکز و انباشت سرمایه است. مسکن دیگر یک نیاز برای زیستن نیست، بلکه به یک کالای ناب برای سوداگری کارتل‌های بزرگ تبدیل شده است. وقتی پیرزن ۸۷ ساله اخراج می‌شود و در طرف مقابل سودهای هلدینگ‌های مستغلات رکورد می‌زنند، این همان تقابل قطب فقر و قطب ثروت است که هر روز آنتاگونیزه‌تر می‌شود. این تضاد طبقاتی است که جامعه را به سمت دوقطبی‌های شدید سوق می‌دهد.

و بالاخره سیستم سرمایه‌داری در دوران بحران‌های ساختاری، برای مهار این تضادهای طبقاتی و انحراف افکار عمومی، صراحتاً به سمت راست‌گرایی افراطی، فاشیسم، بیگانه‌هراسی و تبعیض عریان متمایل می‌شود. این یک ابزار کلاسیک طبقات حاکم است. برای اینکه طبقه کارگر و توده‌های فقیر شده، علت فقر خود را در ساختار تولید و انباشت سرمایه نجویند، سیستم آدرس غلط می‌دهد و بحران را به گردن مهاجران، "اقلیت‌ها" یا "ملل دیگر" می‌اندازد تا خشم عمومی را کانالیزه و مهار کند.

بنابراین، آموزش، مسکن، نرخ ارز و تورم، همگی دریچه‌های بروز و معلول‌های ساختاری هستند. علت اصلی، نظام سرمایه‌داری است که در فاز انحصارات و رقابت‌های شدید جهانی، دیگر قادر به باج دادن به طبقات پایین در قالب دولت رفاه سابق نیست و ناگزیر است برای بقای نرخ سود خود، فشار را بر طبقه کارگر و شهروندان مضاعف کند. این فشار مستمر و بی پایان، بناگزیر گسل‌های طبقاتی را فعال کرده و جامعه را به سمت انفجار هدایت می‌کند.

اینکه آیا طبقه کارگر و نیروهای معترض در این جوامع، پتانسیل این را دارند که از این مبارزات پراکنده (مثل اعتراض به مسکن یا آموزش) عبور کنند و به یک آگاهی طبقاتی منسجم برای هدف قرار دادن اصل ساختار برسند، یا سیستم همچنان با ابزار فاشیسم و سرکوب موفق به مهار آن‌ها خواهد شد؟ جواب این سوال یک آری یا نه نیست، تماماً به پراتیک اجتماعی و طبقاتی نیروهای درگیر و مشخصاً جنبش طبقه کارگر گره خورده است. آمادگی طبقاتی یک امر ایستا نیست که بتوان آن را پیش از نبرد اندازه‌گیری کرد، بلکه در متن خود پراتیک اجتماعی و مبارزه شکل می‌گیرد و جهش می‌کند. جهت‌گیری کنونی مبارزات در فرانسه و پیوند خوردن اعتراضات دانش‌آموزی با طبقه کارگر متشکل، مصداق عینی همین روند است. این یعنی مبارزه از سطح "خواستهای صنفی و بودجه‌ایِ یک بخش" فراتر رفته و به یک مواجهه طبقاتی با کلیت سیستم مکرونیستی تبدیل شده است. مکرونیسم به عنوان کارگزار ارشد سرمایه مالی در فرانسه، با اعمال فشار و ریاضت اقتصادی، به طور هم‌زمان معیشت کارگر و آینده فرزند او (دانش‌آموز) را هدف قرار داده است. این پیوند عملی، همان بستری است که پتانسیل عبور از سیاست تدافعی به هجومی را فراهم می‌کند.

احیای شعارهایی مانند زنده باد کمون (Vive la Commune) در میان نسل جدید دانشجویان و جوانان، صرفاً یک نوستالژی تاریخی یا یک تعبیر ژورنالیستی نیست؛ این یک رجعت آگاهانه به یک آرمان و افق رادیکال است. این شعار نشان می‌دهد که زیر پوست جامعه، این درک در حال تکوین است که ساختار موجود اصلاح‌پذیر نیست، جامعه را می‌توان و باید به شیوه دیگری -شورایی، اشتراکی و از پایین- اداره کرد. این بازگشت به سنت‌های مبارزاتی جنبش طبقه کارگر، سد ذهنی و تبلیغاتی بورژوازی مبنی بر "بی‌بدیل بودن سرمایه‌داری" را در اذهان عمومی می شکند. پاسخ مشخص اما در گرو عملکرد طبقه‌ای است که چرخ‌دنده‌های واقعی تولید و سودآوری را در دست دارد. تفاوت بنیادی میان اعتراض خیابانی و اعتصاب کارگری در همین اهرم اقتصادی است. اعتراض خیابانی سیستم را به چالش می‌کشد، اما

صفحه ۴

زندانی سیاسی آزاد باید گردد!

"چیزی در هواست"!

دنیای ملتهب و آبستن تغییر ...

اعتصاب عمومی بزرگ در شریان‌های حیاتی (انرژی، حمل‌ونقل، بنادر، تولید)، سیستم را فلج کرده و جریان انباشت سرمایه را متوقف می‌کند.

لذا سازماندهی یک یا چند اعتصاب بزرگ کارگری با خواست رفاه و لغو مصوبات ریاضتی، دیگر یک خواست اقتصادی ساده نیست؛ این یک اعلام قدرت طبقاتی است. چنین اقدام عملی، اولاً اعتماد به نفس توده‌های کارگر را به شدت بالا می‌برد. ثانیاً بسرعت چنان آمادگی حیرت‌انگیزی در فضای عمومی ایجاد می‌کند که کارگران تماشاگر را به بازیگران فعال صحنه سیاست تبدیل می‌سازد. ثالثاً موازنه قوا را کاملاً به ضرر بورژوازی حاکم تغییر می‌دهد. دگرگونی‌های تکنولوژیک بستر مادیِ این نبرد را پیچیده‌تر و فشرده‌تر کرده‌اند، اما در نهایت، این پراتیک سیاسی در کشورهای کلیدی است که جهتِ خروج از این بحران جهانی را تعیین خواهد کرد؛ یا به سمت توحش و فاشیسم برای حفظ سود، یا به سمت افقی انسانی و سوسیالیستی. راه سومی وجود ندارد.

سردبیر.
۹ اکتبر ۲۰۲۶





مجازات اعدام شنیع ترین شکل قتل عمد است

گفتگوی فصل نامه خاوران با منصور حکمت

خاوران: حزب کمونیست کارگری در اسناد خود به صراحت از ضرورت لغو اعدام سخن گفته است، اما شما از چه زاویه و نگاهی و با چه تحلیلی لغو اعدام را ضروری میدانید؟

منصور حکمت: مجازات اعدام اسم دولتی کلمه کشتن است. افراد یکدیگر را به قتل میرسانند، اما دولتها افراد را به "اعدام" محکوم میکنند. خواست لغو اعدام و ممنوعیت قتل نفس هردو از یکجا مایه میگیرد، مخالفت با کشتن عامدانه و آگاهانه و با نقشه قبلی کسی توسط کس دیگر. اینکه یکسوی این قتل یک دولت و یا یک مرجع فائقه سیاسی است کوچکترین تغییری در این واقعیت نمیدهد که ما با یک قتل عمد طرفیم. مجازات اعدام وقیحانه ترین و کثیف ترین شکل قتل عمد است. چون یک نهاد سیاسی، جلوی روی مردم، با اعلام قبلی، از قول جامعه، در نهایت حق بجانبی، در نهایت خونسردی، تصمیم به کشتن کسی میگیرد و روز و ساعت واقعه را هم اعلام میکند.

خاوران: با لغو مجازات اعدام، جنایتکاران قاتل چگونه باید کیفر ببینند؟

منصور حکمت: سوال جالبی است. با لغو مجازات اعدام همان اول جلوی یک قاتل عمده، یعنی دولت، که هیچوقت هم بخاطر قتل نفس کیفر ندیده است گرفته میشود. سوال شما این تصور را بوجود میاورد که گویا مجازات اعدام را برای کیفر دادن قاتلین ابداع کرده اند. یا گویا این مجازاتی است که قانونگذاران پس از غور و تفحص با جرم قتل متناسب یافته اند. اما مجازات اعدام ربطی به مساله قتل در جامعه ندارد. تاریخ خودش را دارد. حقوق و قدرت دولتهای امروز در برابر اهالی، امتداد حقوق و قدرت دولتهای دیروز است. وقتی آغا محمد خان قاجار تمام اهالی یک شهر را کور میکند و میکشد، مشغول کیفر دادن کسی بخاطر جرمی نیست. وقتی اسب دزد را در آمریکا دار میکشند و یا سرباز فراری را اعدام میکنند، مشغول کیفر دادن کسی به معنی قضایی کلمه نیستند. بلکه صاف و ساده دارند مردم را سرجایشان مینشانند، دارند مردم را به تمکین به مقررات و دستورات وادار میکنند. دارند ارعاب میکنند. دارند حکومت میکنند. در همین جهان امروز اعدام فقط کیفر قتل نیست، کیفر سکس غیر مجاز، کیفر احتکار، کیفر اعتقاد به مرام اشتراکی، کیفر تشکیل احزاب مخالف، کیفر طنز کردن خدا و پیغمبر و امام، کیفر همجنس گرایی و غیره هم هست. کشتن اهالی، از ابتدای جامعه دارای حاکمیت، یک رکن به تسلیم کشیدن مردم بوده و هنوز هم هست. تاریخچه مجازات اعدام نه در مباحثات حقوق قضایی درباره جنایت و مکافات، بلکه در تاریخ حاکمیت طبقاتی و دولت است. امروز هم دولت ها شهروندانشان را میکشند. باید جلوی این را گرفت.



میپرسید اگر مجازات اعدام نباشد باید با قاتلین چه کرد. کشتن قاتل تکرار قتل است. ما میگوئیم این یک کار را بهیچوجه نمیشود کرد. اینکه چه کار دیگری میشود کرد بستگی به فلسفه قضایی جامعه دارد. در همین سیستم موجود میتوان قاتل را حبس کرد. در یک جامعه ایده آل شاید بشود مردم را از تکرار جرم توسط او مصون کرد، تلاش کرد قبح کارش را به او فهماند، بدون آنکه حتی لازم باشد آزادی اش را هم از او سلب کنند. در یک جامعه ایده آل شاید بشود کاری کرد که قتل عمد رخ ندهد.

خاوران: حزب کمونیست کارگری ایران با پاسداران و شکنجه گرانی که در درگیریها اسیر می شوند، در صورتیکه ثابت شود دستشان بخون مردم آلوده است چگونه رفتار خواهد کرد؟

منصور حکمت: در قوانین مورد نظر ما اعدام و حبس ابد نیست. قاعدتا این آدمها را باید به حبس محکوم کرد و رویشان کار کرد شاید بتوانند روزی به آغوش جامعه برگردند و کاری کنند مردم ببخشندشان.

خاوران: با اعدام نکردن قاتل، عدالت درباره ی خانواده مقتول چگونه اجراء می شود؟

منصور حکمت: اینکه خانواده مقتول صاحب خون است، و عدالت، طلبی است که خانواده مقتول از جامعه دارد، یک مفهوم عشیرتی و عقب مانده و غیر قابل پذیرش است. غم و داغ خانواده مقتول انکار ناپذیر است. اما اگر اعدام بخاطر تسکین غم و داغ افراد مجاز باشد، چرا خود قتل به بهانه احساساتی مشابه مجاز

صفحه ۷

علیه فقر، علیه گرانی بپاخیزیم!

مجازات اعدام شنیع ترین شکل قتل عمد است

گفتگوی فصل نامه خاوران با منصور حکمت ...

نیست؟ آیا کسی که توسط دیگری تحقیر و خرد شده، خانه خراب شده، معتاد شده، ورشکست شده، دربدر شده، میتواند برای تسکین احساس تلخ درونی خود دست به قتل او بزند؟ آیا دولت آدمکش مجازی است که افراد برای گرفتن انتقام به آن مراجعه میکنند؟ آیا عدالت مفهومی است که جای انتقام عشیرتی نشسته است؟ در مورد مفهوم عدالت شاید باید در فرصت دیگری بیشتر حرف زد. این مقوله آنقدرها که بعضی فکر میکنند ابژکتیو و ماوراء طبقاتی نیست.

خاوران: آیا با لغو مجازات اعدام، درجه ی جنایت در جامعه بالا نخواهد رفت؟

منصور حکمت: خیر. برعکس. همانطور که گفتم همان اول کار جلوی یک لیست بالابلند قتل های دولتی گرفته میشود. دادگستری و دولت آمریکا پرکارترین قاتل حرفه ای آن کشور است. لغو مجازات اعدام مانند اینست که ۱۵۰ قاتل سریال یکجا دستگیر شده باشند! ثانیا، جامعه ای که کشتن انسانها را مطابق قانون مجاز کرده باشد هرگز نمیتواند جلوی تکرار همین عمل در میان اهالی را بگیرد. لغو حکم اعدام و اعلام ارزش جان آدمی، اولین گام در مبارزه با فرهنگ آدمکشی در جامعه است. آمارهای رسمی هم به روشنی نشان میدهد که در هلند و اسکاندیناوی و انگلستان که مجازات اعدام ممنوع است، آمار قتل (به نسبت جمعیت) به مراتب کمتر از آمریکاست.

خاوران: بنظر شما مجازات جنایتکاران برای رسیدن به چه هدفی باید انجام گیرد؟

منصور حکمت: نمیدانم آیا اصولا کلمه مجازات کلمه خوبی برای یک سیستم قضایی انسانی هست یا خیر. بنظر من، بحث پیشگیری و از بین بردن زمینه های اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی جنایت به کنار، اولا، جامعه باید با حداقل اعمال خشونت و با حداقل سلب اجازه زندگی متعارف از مجرمین، خود را از تکرار جرم توسط آنها مصون کند. ثانیا، کمک کند این افراد متحول بشوند. بنظر من مجازاتهای انتقامی و عبرت آموزانه باید لغو بشود. باید بجایی برسیم که جامعه چنان از خشونت فاصله بگیرد که به موارد خشونت مثل بلایای طبیعی رفتار کند، به کمک قربانیان بشتابد، سعی کند از موارد بعدی آن جلوگیری کند و یا خسارات آن را به حداقل برساند، بی آنکه کسی را به رسم قربانی در آتشفشان بیاندازد و یا به دریا تازیانه بزند.

خاوران: اگر لغو مجازات اعدام، یکی هم به دلیل ارزش نهادن به گوهر انسان و حق حیات آن است، در آنصورت خواست آزادی زندانیان سیاسی ای که در اثر عملیاتشان انسانهای بی گناه کشته شده اند، چگونه باید دنبال شود؟ مثلا با مبارزی که در اثر بمب گذاری در اتوبوس و یا مکانی دیگر، موجب کشته شدن یک یا چند نفر شده است چه باید کرد؟ آیا باید خواستار آزادی او شد؟

منصور حکمت: من آدمی را که در اتوبوس و هواپیمای مردم بمب گذاشته باشد مبارز اطلاق نمیکنم. متاسفانه در یک دوره معین این روش در برخی جنبشهای حق طلبانه باب شد و بعد توسط برخی جنبشهای ارتجاعی به یک هنر آدمکشی تحت لوای سیاست ارتقاء داده شد. یک فرمول کلی در قبال اینها ندارم. بستگی به دولتی دارد که اینها با آن در حال جنگ هستند. بستگی به موازین قضایی کشور مربوطه و مشروعیت حقوقی آن دارد. بستگی به شرایط وقوع این اتفاق دارد. بنظر من پرونده بمبیست هایی که به اهداف غیر نظامی حمله کرده اند یک پرونده سیاسی نیست. ممکن است دلائل مخففه سیاسی برای وقوع جرم ارائه بشود و حتی ترتیب اثر داده بشود، اما خود پرونده یک پرونده سیاسی نیست. منتهی یک چیز را یادآوری کنم. اگر بنا باشد کسانی را که با بمب به مردم غیر نظامی حمله کرده اند بگیرند و محاکمه کنند، هفت هشت رئیس جمهور و نخست وزیر غربی و صدها بوروکرات و ژنرال و فرمانده آمریکایی و اروپایی در ردیف اول متهمین خواهند بود. من فرق میان تیموتی مک وای که در اوکلاهما آن جنایت عظیم را کرد با کسانی که بمب روی پناهگاه و خانه و مدرسه مردم بغداد انداختند و آن همه را کشتند نمی بینم.

خاوران: اگر جواب منفی است در آنصورت چه قدرتی باید او را محاکمه کند؟

منصور حکمت: قدرتی که از نظر حقوقی مشروعیت داشته باشد. حکومت های استبدادی بنا به تعریف مشروعیت ندارند. بنظر من برای محاکمه ژنرال شوارتسکف ها و بن لادن ها میتوان در همین جهان بورژوایی هم دادگاههای قابل قبولی یافت یا ایجاد کرد.

خاوران: اگر جواب مثبت است در آنصورت تعریف شما از زندانی سیاسی چیست؟

منصور حکمت: بنظر من دو مقوله زندانی سیاسی و اسیر جنگی وجود

صفحه ۷

برابری بیقید و شرط زن و مرد در تمام شئون اجتماعی!

مجازات اعدام شنیع ترین شکل قتل عمد است

گفتگوی فصل نامه خاوران با منصور حکمت ...

دارد که هردو به این بحث مربوط است. زندانی سیاسی کسی است که بجرم مخالفتش با دولت مربوطه زندانی شده است. زندانی سیاسی بنا به تعریف باید آزاد بشود. محاکمه ای نباید در کار باشد. کسی که علیه حکومتی فعالیت سیاسی کرده است اصلا نباید دستگیر بشود. اسیر جنگی هم جرمی نکرده و نباید از حقوق مدنی خود و از جمله آزادی خود محروم بشود. و این فقط موضوعی میان دولت ها نیست. بنظر من اعضای سازمانهای چریکی که به دولتها اعلام جنگ داده اند و در عملیات نظامی دستگیر میشوند باید از حقوق اسرای جنگی برخوردار باشند. قوانین موجود باید عمیقا به نفع این اسرا تغییر کند. بنظر من زندانی کردن فرد و جلوگیری از زندگی متعارف او باید ممنوع باشد. اما میتواند قوانینی وجود داشته باشد که تا پایان جنگ و یا تا مطمئن شدن از عدم تمایل فرد به شرکت مجدد در جنگ، مانع الحاق مجدد او به ارتشش بشود. و بالاخره قطعا مقوله ای به اسم جنایت جنگی داریم. این مقوله باید جدا باز تعریف بشود و تمام مواردی که نیروی افراد غیر نظامی و وسائل زیستی و رفاهی آنها را مورد تعرض قرار میدهند را در بر بگیرد. در این سالهای اخیر شاهد وسیعترین جنایات جنگی توسط ارتشهای دول غربی و محلی در کشورهای مختلف، مانند عراق و یوگسلاوی، بوده ایم. جنایتکاران جنگی بسیاری امروز بعنوان رهبران و قهرمانان ملی و فرزندان وطنپرست ملل و اقوام مختلف راست راست میان مردم راه میروند که میبایست شاهد محاکمه آنها باشیم.

خاوران: علل اصرار و اشتیاق مسلمانان بنیادگرا به کشتن و حذف فیزیکی مخالفان خود بویژه دگراندیشان را در چه میدانید؟

منصور حکمت: اینکه آیا کسی اول به آدمکشی علاقمند میشود و بعد مسلمان بنیادگرا میشود و یا برعکس اول مسلمان بنیادگرا میشود و بعد به حکم شرع انور آدمکش میشود، چیزی است که من ابزار تحقیق و موشکافی در آن را ندارم. ولی مطمئنم پاسخ یکجایی در همین یک جمله شما نهفته است.

* * *

این مطلب در شماره ۷ فصلنامه خاوران، نشریه سازمان دفاع از زندانیان سیاسی ایران، پائیز ۱۳۷۹ با عنوان "چرا مجازات اعدام؟ نگاه منصور حکمت به مقوله لغو اعدام" بچاپ رسیده است.

به حزب کمونیست کارگری– حکمتیست

کمک مالی کنید!





منصور حکمت را بخوانید

و به دیگران معرفی کنید!

http://hekmat.public-archive.net

پیامدهای هفتم اکتبر:
خاورمیانه "نوین" یا خاورمیانه خونین

رحمان حسین زاده

در سومین سال یادآوری تروریسم حماس و نسل کشی فاشیسم حاکم بر اسرائیل، خاورمیانه کماکان اوج ناأمنی و بی ثباتی و تشدید تروریسم و جنگ را تجربه میکند. تشدید تروریسم و جنگ از هفتم اکتبر ۲۰۲۳ در اسرائیل و فلسطین و به دنبال آن نسل کشی حکومت فاشیستی اسرائیل در غزه نمادی از آشفتگی و توحش کاپیتالیسم در جهان امروز است. در صد ساله اخیر خاورمیانه همواره یکی از کانونهای بحرانی تشدید استثمار و ستم و اشغالگری و جنگ و کشتار به ویژه علیه مردم فلسطین بوده است. این شرایط دردناک در خاورمیانه خود محصول دو پدیده زشت ضد انسانی است. الف: ستم و اشغالگری و نسل کشی علیه مردم فلسطین و ب: شکاف عمیق فقر و ثروت در منطقه، یعنی از یک سو محرومیت اکثریت عظیم مردم این منطقه از ابتدایی ترین حقوق معیشتی، اجتماعی و سیاسی و از سوی دیگر انباشته شدن ثروتهای افسانه ای در دست اقلیت مرتجع حاکمان مستبد و دولتهای فاسد. این دو پدیده زشت هر دو بستر گسترش نفرت پراکنی مذهبی و ملی بین انسانها، تبعیضات شنیع اجتماعی در سطوح مختلف زیست جامعه، هیزم بیار آتش جنگ و تروریسم افسار گسیخته دولتی و غیر دولتی بوده است. اینها هردو محصول ستم و سیطره سرمایه داری و دخالتها و نقشه ها و رقابتهای قدرتهای امپریالیستی و هم پیمانان آنها در این منطقه است.

با فروپاشی امپراتوری عثمانی در جنگ جهانی اول دو قدرت امپریالیستی پیروز، یعنی بریتانیا و فرانسه با خط کش و گونیا جغرافیای تصنعی را به مردم منطقه تحمیل کردند. چنان زخم عمیقی در پیکر منطقه ایجاد کردند، که تاکنون هم سرمنشأ ستم و محرومیت، بارها جنگ و تروریسم و کشتار و آوارگی و نسل کشی بوده است. با صدور اعلامیه بالفور در دوم نوامبر ۱۹۱۷، از جانب آرثر جیمز بالفور وزیر امور خارجه بریتانیا "درباره نظر مساعد دولت انگلستان نسبت به تشکیل یک کشور یهودی در فلسطین" مجوز راه انداختن جنگ و نزاع قومی بین "یهودی و فلسطینی" صادر شد. سناریوی تاریکی که با گسترش اشغالگری و تشکیل دولت اسرائیل در ۱۹٤۸ تکمیل شد. هیئت حاکمه قومی- مذهبی اسرائیل موجودیت خود را بر ستمگری و اشغالگری علیه مردم فلسطین بنا کرده است. نسل کشی مردم فلسطین و سرباز زدن از به رسمیت شناسی حقوق اولیه این مردم در قالب تشکیل دولت مستقل فلسطینی حتی طبق قرارداد "اسلوی منعقد شده در سال ۱۹۹۳ میلادی" بین طرفین، اکنون پلاتفرم عملی دولت فاشیست اسرائیل است. بر بستر این کشمکش دیرینه و لاینحل ماندن حقوق حقه مردم فلسطین، در مقابل تروریسم دولتی اسرائیل - آمریکا، تروریسم اسلامی همانند حماس و جهاد در فلسطین میداندار شدند. اقدامات تروریستی آنها با حمایت جمهوری اسلامی نه تنها قدمی در مسیر حل مسئله فلسطین نبوده، بلکه در ضدیت با منافع مردم رنج کشیده فلسطین و عملاً بن بست بیشتری را به حل مسئله فلسطین تحمیل کرده است.



قرار بود در غیاب کارکرد افراطیون دو طرف، مسئله فلسطین و تشکیل دولت مستقل فلسطین به فرجام برسد. به دنبال ترور اسحاق رابین و دست بالا پیداکردن راست افراطی مذهبی – قومی اسرائیل در دوره شارون و سپس نتانیاهو و همزمان میداندار شدن گروههای تروریستی در غزه (حماس و جهاد اسلامی) پروسه اجرایی کردن قرارداد "اسلو" و تشکیل دولت فلسطینی عملا نقش برآب شد. این وضعیت به بن بست طولانی برسر حل مسئله فلسطین تبدیل شد. در بطن این شرایط نامساعد رویداد هفتم اکتبر ۲۰۲۳ این بن بست را شکست.

فاشیسم حاکم بر اسرائیل و دولت نتانیاهوی متکی به حمایت آمریکا به مثابه غنیمتی حرکت تروریستی هفتم اکتبر حماس- جهاد را قاپیدند. آنها به دنبال بهانه ای بودند، تا نقشه های از قبل طراحی شده ارتش اسرائیل برای پاکسازی قومی و نسل کشی در غزه و علیه مردم فلسطین را اجرا کنند. نتانیاهوی فاشیست به فوریت اعلام کرد، جنگی را آغاز میکنند، که "نقشه خاورمیانه" را تغییر میدهد. واضح است دولت و ارتش اسرائیل علیرغم تجهیزات بالای آنها، اما از چنان جثه و توانایی برخوردار نبوده و نیستند که نقشه خاورمیانه را تغییر دهند. آنچه نتانیاهو مطرح کرد، روی میز گذاشتن دوباره نقشه قدیمی هیئت حاکمه امپریالیستی آمریکا است که "بوش پدر و پسر" به نام "خاورمیانه بزرگ" در دوره ریاست جمهوریشان ادعا میکردند. حمایت بی اما و اگر دولت آمریکا و هم پیمانان ناتویی اش از دولت و ارتش اسرائیل در نسل کشی مردم غزه، گسترش جنگ و تروریسم به لبنان و منطقه و علیه حماس و حزب الله و محور مقاومت اسلامی و جمهوری اسلامی در راستای شکل دادن به نقشه جنایتکارانه "خاورمیانه نوین" در واقع خاورمیانه خونین برای مردم این منطقه است. در رویارویی بین محور تروریسم دولتی اسرائیل-آمریکا با محور تروریسم اسلامی حماس- حزب الله و جمهوری اسلامی و دیگر نیابتی ها در منطقه محور مقاومت اسلامی ضربات سنگینی را متحمل شده است. قطب تروریسم اسرائیل- آمریکا قصد تکمیل کردن نقشه جنایتکارانه خاورمیانه خونین را نهایتاً با شکست و یا به تمکین کشاندن جمهوری اسلامی و نیابتی های هنوز رام نشده اش در سر دارند. جنگهای دوازده روزه و سی و نه روزه و سطحی از مقاومت جمهوری اسلامی با حمایتهای ضمنی روسیه- چین، محاسبات ترامپ - نتانیاهو را برهم زده و نقشه آنها را با موانع قابل توجه روبرو کرده است. برخلاف پروپاگاند نتانیاهوی فاشیست

صفحه ۹

نه قومی، نه مذهبی، هویت انسانی!

پیامدهای هفتم اکتبر:

خاورمیانه "نوین" یا خاورمیانه خونین...

اکنون "طرح خاورمیانه نوین" مدنظر دولتهای اسرائیل - آمریکا معلق مانده است. همانطور که طرح منطقه ای "هلال شیعی" کل قطب محورمقاومت اسلامی تحت هدایت جمهوری اسلامی شکست خورده است.

نسل کشی در غزه و تبدیل کردن این منطقه به سرزمین سوخته و نزدیک به هشتاد هزار کشته و بخش عمده ای از میان کودکان و آوارگی دسته جمعی، به تباهی کشاندن زندگی دو میلیون انسان و اشغالگری و کشتار جمعی در لبنان به بهانه مقابله با تروریسم حزب الله و دیگر جنایتهای ارتش اسرائیل در منطقه، تنها پرده اول خاورمیانه جدید معماری شده توسط حکومت آمریکا و فاشیسم اسرائیل است. در دور دوم ریاست جمهوری ترامپ دولت و ارتش اسرائیل با دست بازتر و با حمایت گسترده تر و محکمتر برای به سرانجام رساندن نقشه خاورمیانه خونین امپریالیستی حرکت کردند. نفس تهدیدات نفرت انگیز ترامپ راسیست برای بیرون راندن نزدیک به دو میلیون مردم از غزه و تصاحب این منطقه توسط دولت آمریکا و تبدیل آن به "ریویرای خاورمیانه" پرده تکان دهنده و سوپر ارتجاعی دیگر در این زمینه بود. ترامپ در اجرای این نقشه سیاه شکست خورد. اما طبق به اصطلاح "آتش بس جاری" مردم غزه رها شده در سرزمین سوخته، در میان گل و لای و ساختمانهای تخریب شده، به معنای دقیق کلمه محروم از ابتدایی ترین نیازمندیهای حیات انسانی، نفسهای آخر زندگی را تجربه میکنند. ارتش نسل کش اسرائیل هم هروقت بخواهد به کشتار و تروریسم خود ادامه میدهد. به علاوه به طور جدی صورت مسئله حق و حقوق مردم فلسطین و تشکیل دولت مستقل فلسطین را به حاشیه رانده اند. اکنون نیمه حاکمیت فلج شده فلسطینی ها بر کرانه باختری هم با خطر یورش نظامی ارتش اسرائیل روبرو است. سه سال بعد از رویداد هفتم اکتبر چهره خاورمیانه تغییرات جدی به خود دیده و به عنوان بخشی از جهان آشفته کاپیتالیستی در بی ثباتی و ناأمنی شدیدتر از گذشته بسر میبرد. این عاقبت خونین خاورمیانه برای مردم منطقه و تبعات تکان دهنده آن در چهارچوب بربریت کاپیتالیستی دوره معاصر است.

واقعیت اینست تا زمانی که اولاً مسئله فلسطین و مبارزات حق طلبانه این مردم پاسخ کارساز و عادلانه نگیرد و نسل کشی و تروریسم حکومت اسرائیل با حمایت دولت آمریکا ادامه پیدا کند، ثانیاً فقر شدید و استبداد خشن حکومتهای مرتجع منطقه به قوت خود باقی بماند، تروریسم اسلامی از این وضعیت تغذیه میکند و خود را احیا کرده و این منطقه کماکان بحرانی و طرحهای ارتجاعی از بالای سر مردم فلسطین به بن بست میرسند.

با این وصف یک نکته قابل توجه دیگر میتواند ورق را برگرداند. آن هم شکست و عقب نشینی محور مقاومت اسلامی در فلسطین و منطقه نه تنها شکست مردم نیست، بلکه راه باز میکند جنبش حق طلبانه در فلسطین و در کل منطقه با روشن بینی به میدان آید. متکی به پلاتفرم آزادیخواهانه و اراده مردم متنفر از وضع موجود، طرحهای ارتجاعی از جمله طرح خاورمیانه خونین و ضد انسانی آمریکا- اسرائیل را ناکام سازد. در همین رابطه تحولات سیاسی جامعه ایران نقش تعیین کننده میتواند ایفا کند. به ویژه قدعلم کردن آلترناتیو کارگری و سوسیالیستی با پلاتفرم آزادیخواهانه و تلاش برای گردآوری نیروی مبارزاتی علیه جنگ و کشمکش دولتهای تروریست آمریکا، اسرائیل و جمهوری اسلامی و علیه سیاستهای جریانات جنگ طلب پروآمریکا، اسرائیلی و یا محور مقاومتی میتواند سد مبارزاتی محکم ایجاد کند. اهداف ارتجاعی طرفین جنگ را ناکام سازد و عملا روند "باخت باخت" را به آنها تحمیل کند. پیشروی و پیروزی مردم تشنه رهایی از جنگ و تروریسم قدرتها و دولتهای ضد مردمی و حاکمیت سرمایه و جمهوری اسلامی را تضمین کند.

نهم اکتبر ۲۰۲۶



زنده باد جمهوری سوسیالیستی!

جنگ، ویرانی جامعه و باز هم خطر سناریوی سیاه

آلترناتیو کمونیسم کارگری

علی جوادی

آمریکا و اسرائیل بار دیگر برای گسترش جنگ علیه ایران آماده می‌شوند. اکسیوس در هفتم اکتبر گزارش داد که پنتاگون دستور تکمیل آمادگی برای عملیات نظامی گسترده را صادر کرده است و حمله به تأسیسات انرژی، زیرساخت‌های اقتصادی و مراکز هسته‌ای از گزینه‌های روی میز است. تاریخ این گزارش خود گویاست. سه سال پیش، در همین روز، حمله تروریستی هفتم اکتبر دوره‌ای از کشتار و ویرانی را در منطقه آغاز کرد. امروز فاجعه‌ای دیگر در آستانه وقوع است. ترامپ هر روز چرندی می‌گوید و فردا خلافش را، اما واقعیت از هذیان او پیروی نمی‌کند. محاصره اقتصادی ادامه دارد، تحریم‌های تازه وضع می‌شوند و تشدید جنگ همچنان یک گزینه واقعی است.

این تحولات در آستانه انتخابات ۲۷ اکتبر اسرائیل و انتخابات میان دوره‌ای سوم نوامبر آمریکا رخ می‌دهند. در چنین روزهایی، جنگ پیش از آنکه سیاست خارجی باشد، به کالای انتخاباتی تبدیل می‌شود. جنگی که از ۲۸ فوریه آغاز شد، پس از ماه‌ها بمباران، تلافی، محاصره و مذاکرات نافرجام، نه به توافقی پایدار انجامیده و نه افقی روشن برای پایان خود گشوده است.

در این میدان دو سیاست جنگی، با اهداف و محاسبات متفاوت، دوشادوش هم عمل می‌کنند. دولت ترامپ می‌خواهد جمهوری اسلامی را به تسلیم بکشاند و پیروزی آمریکا را اعلام کند. دولت نتانیاهو در پی نابودی رژیم اسلامی و درهم شکستن توان نظامی و اقتصادی ایران است؛ سیاستی که می‌تواند به تخریب انسجام اجتماعی، گسترش چند پارگی و تضعیف درازمدت جامعه‌ای منجر شود که توان ایستادن در برابر سلطه منطقه‌ای اسرائیل را نداشته باشد. این با جهت‌گیری فاشیستی و توسعه طلبانه راست اسرائیل و تصور "اسرائیل بزرگ" نیز همخوانی دارد. این دو سیاست بر هم منطبق نیستند، اما هر دو می‌توانند ایران را به ویرانه بدل کنند .در سوی دیگر، رژیم اسلامی ایستاده است. حکومتی که دهه‌ها با سرکوب، استثمار، کشتار و ماجراجویی منطقه‌ای زندگی مردم را تباه کرده است، اکنون بقای خود را بعضا در ادامه رویارویی نظامی، تهدید کشورهای منطقه و امنیتی‌کردن هرچه بیشتر فضای داخلی می‌جوید .

میان این محاسبات قدرتها، زندگی میلیونها انسان به گروگان گرفته شده است. حکومت‌ها بر سر تسلیم و پیروزی چانه می‌زنند و مردم بهای این چانه زنی خونین را با جان و نان و آب و زندگی خود می‌پردازند. در منطق نیروهای تروریست، انسان زنده ابزار مذاکره است و انسان کشته شده، هزینه پیروزی.



تسلیم حکومت یا درهم‌شکستن جامعه؟

به نظر می‌رسد دولت ترامپ بیش از اشغال ایران و نشاندن مستقیم حکومتی جایگزین، می‌خواهد با ترکیب برتری نظامی، محاصره اقتصادی و تهدید به تخریب گسترده، جمهوری اسلامی را به توافقی وادارد که بتوان آن را پیروزی آمریکا نامید. در این محاسبه، نابودی کامل حکومت اسلامی الزاما شرط پیروزی نیست. حکومتی ضعیف‌تر که شروط واشنگتن را بپذیرد، برنامه هسته‌ای خود را محدود کند و در منطقه عقب بنشیند، می‌تواند برای ترامپ کافی باشد.

اما محدود بودن هدف سیاسی به معنای محدود بودن میزان کشتار و جنایت نیست. ترامپ در هفتم آوریل تهدید کرد که اگر توافقی حاصل نشود، "یک تمدن کامل" نابود خواهد شد. تهدید به ویرانی نیروگاه‌ها، مراکز انرژی و پل‌ها نیز آشکارا مطرح شد. این رجزخوانی‌ها، هر قدر هم ابزار فشار در مذاکره باشند، نشان می‌دهند که حتی برای به تسلیم کشاندن یک حکومت، جامعه‌ای کامل به ویرانی تهدید می‌شود . سیاست نتانیاهو افقی دورتر و خطرناک‌تر دارد. در این چارچوب، تضعیف ساختار حکومت، نابودی ظرفیت‌های اقتصادی و دامن‌زدن به چند پارگی سیاسی و اجتماعی می‌تواند به ابزار سیاست تبدیل شود. حتی بدون آنکه تجزیه سرزمینی جامعه به عنوان هدف رسمی و قطعی اسرائیل اثبات شده باشد، پیامدهای چنین سیاستی می‌تواند زمینه فروپاشی انسجام جامعه را فراهم کند .

در اینجا باید حقیقتی را صریح گفت. نابودی جمهوری اسلامی یک چیز است و نابودی ظرفیت زندگی و سازمان‌یابی جامعه چیزی دیگر. اولی آرزوی میلیون‌ها انسان است و دومی فاجعه‌ای است که هیچ نیروی آزادی‌خواهی نمی‌تواند در برابرش خاموش بماند. بمباران می‌تواند جامعه و ساختمان دولت را ویران کند، اما نمی‌تواند آزادی را بر ویرانه‌های جامعه بنا کند.

پیروزی نظامی بدون پیروزی سیاسی

آمریکا و اسرائیل توان عظیمی برای تخریب از هوا دارند. اما توان ویران کردن پالایشگاه و نیروگاه با توان تعیین سرنوشت سیاسی یک کشور یکی نیست. بدون تهاجم زمینی گسترده، تغییر حکومت از راه بمباران با محدودیت‌های جدی روبه‌روست؛ حتی لشکرکشی زمینی هم نظم سیاسی پایداری را تضمین نمی‌کند.

آیا دور تازه‌ای از حملات چند روزه یا چند هفته‌ای برای

صفحه ۱۱

اعدام مجازات نیست، قتل عمد دولتی است!

جنگ، ویرانی جامعه و باز هم خطر سناریوی سیاه

آلترناتیو کمونیسم کارگری ...

تغییر توازن قوا در مذاکرات در راه است؟ آیا پس از ویرانی بیشتر، دور دیگری از گفت و گو آغاز می‌شود؟ یا اگر حکومت مقاومت کند، جنگ به مرحله‌ای گسترده‌تر و پیش‌بینی‌ناپذیر می‌رسد؟ پاسخ قطعی روشن نیست. اما تناقض این سیاست جنگی آشکار است. آمریکا می‌تواند خسارات عظیمی وارد کند بی‌آنکه به توافق دلخواهش برسد. جمهوری اسلامی نیز می‌تواند هزینه جنگ را برای آمریکا و متحدانش بالا ببرد بی آنکه بقا و موقعیت برتری برای خود تضمین کند.

حاصل این تناقض می‌تواند چرخه‌ای پایان ناپذیر از بمباران، تلافی، محاصره و آتش بس‌های موقت باشد. در این چرخه، هیچ طرفی لزوماً به هدف نهایی خود نمی‌رسد و تنها جامعه است که هر بار ویران‌تر از دور قبل بیرون می‌آید .پیروزی در ویران کردن یک جامعه، پیروزی بر تضادهای سیاسی و اجتماعی آن نیست. اگر قرار است هر دور مذاکره با بمباران آغاز شود، مردم تا کی باید با جان خود هزینه تعیین برنده مذاکرات را بپردازند؟

از جنگ نفت تا جنگ آب

اگر دور تازه جنگ به نفت، گاز، نیروگاه‌ها و زیرساخت‌های اقتصادی ایران کشیده شود، دامنه ویرانی می‌تواند از مرزهای ایران فراتر رود. رژیم اسلامی پیشاپیش نشان داده است که در پاسخ به حمله، آماده است تأسیسات انرژی کشورهای منطقه و کشتیرانی در خلیج فارس را هدف بگیرد. مقامات حکومتی نیز بارها از گسترش دامنه تلافی سخن گفته‌اند.

در این سناریو، حمله به تأسیسات انرژی ایران ممکن است با حمله به تأسیسات نفت، گاز، برق و آب کشورهای عربی پاسخ داده شود. اختلال گسترده در تنگه هرمز نیز می‌تواند زنجیره‌ای از بحران‌ها را در تجارت، حمل و نقل، تولید و قیمت غذا به راه اندازد. در کشورهای حوزه خلیج که بخش بزرگی از آب آشامیدنی‌شان از آب شیرین‌کن‌ها تأمین می‌شود، خطر ابعادی هولناک دارد. در این صورت بحث دیگر بر سر قیمت نفت یا درآمد دولت‌ها نیست. بحث بر سر آب آشامیدنی میلیون‌ها انسان، برق بیمارستان‌ها، تولید غذا و خود امکان ادامه حیات شهرهاست.

حمله عامدانه به زیرساخت‌های غیرنظامی فاقد هدف نظامی، یا حملات نامتناسبی که مردم را از ضروریات بقا محروم می‌کنند، یک جنایت جنگی تمام عیار محسوب شوند. از هر سو که باشند، محکوم‌اند. بمباران نیروگاه‌های ایران دفاع از آزادی نیست، همان‌طور که نابودی تأسیسات آب و سوخت کشورهای عربی دفاع از مردم ایران نیست.

هیچ پرچمی به بمباران بیمارستان مشروعیت نمی‌دهد؛ هیچ عنوانی، از "آزادی" تا "مقاومت"، حق حیات مردم را باطل نمی‌کند. بمباران شاید چند روز یا چند هفته طول بکشد، اما بازسازی تأسیسات، احیای زندگی اقتصادی و ترمیم زخم‌های اجتماعی سال‌ها زمان می‌برد. حتی جنگی چندروزه می‌تواند فاجعه‌ای چند نسلی به جا بگذارد.

جامعه‌ای که هنوز از زیر آوار بیرون نیامده است

این جنگ قرار است بر سر جامعه‌ای آوار شود که پیش از آن هم گرفتار فقر، بیکاری، گرانی، بحران مسکن، کمبود دارو و فرسایش خدمات عمومی بود. جنگ آغازشده در فوریه، این وضع را به‌طرزی تکان‌دهنده وخیم‌تر کرد.

یونیسف در پنجم مارس از کشته شدن حدود ۱۸۰ کودک در ایران خبر داد. ۱۶۸ نفر از آنان در حمله به دبستان شجره طیبه در میناب جان باختند؛ کودکانی که برای آموختن به مدرسه رفته بودند و پشت میز کلاس کشته شدند. تا هفتم آوریل، بنا بر گزارش یونیسف، بیش از ۷۶۰ مدرسه آسیب دیده یا ویران شده بود. آسیب به ۴۴۲ مرکز و تأسیسات بهداشتی، دسترسی حدود ده میلیون نفر، از جمله ۲٫۲ میلیون کودک، را به خدمات سلامت مختل کرده بود. انستیتو پاستور، یکی از مراکز اصلی تولید واکسن، به شدت آسیب دید و تولیدش متوقف شد. ویرانی کارخانه دارو سازی توفیق دارو، کمبود داروهای حیاتی بیماران سرطانی و مبتلایان به بیماری‌های مزمن را تشدید کرد. تا پایان ژوئیه، یونیسف از ۳۸۶ کودک کشته و ۲۱۱۷ کودک مجروح گزارش داده بود. برآوردهای اولیه سازمان ملل نیز از آوارگی موقت تا ۳٫۲ میلیون نفر حکایت داشت.

این ارقام، با همه هولناکی‌شان، تمام فاجعه را بیان نمی‌کنند. چهره واقعی جنگ را در این تصویرها باید دید: کودکی که شب‌ها با صدای انفجار از خواب می‌پرد، مادری که میان آوار دنبال فرزندش می‌گردد، بیماری که دارویش پیدا نمی‌شود، کارگری که محیط کارش ویران شده و خانواده‌ای که ناچار است خانه و محله‌اش را رها کند. پشت هر عدد یک انسان است؛ یک زندگی که دیگر به شکل سابق بازنمی‌گردد.

بمب فقط انسان‌ها را نمی‌کشد؛ امکان زنده ماندن هزاران انسان دیگر را نیز نابود می‌کند. کارگری که دستمزدش پیش از جنگ هم کفاف زندگی نمی‌داد، با تعطیلی کارخانه و جهش قیمت‌ها چه خواهد کرد؟ بازنشسته‌ای که پیش‌تر هم برای دارو و نان درمانده بود، با کمبودهای جنگ چگونه سر خواهد کرد؟ جنگ فقر را تنها افزایش نمی‌دهد؛ می‌تواند آن را به فروپاشی کامل زندگی بدل کند. برای کارگر، جنگ فقط خطر مرگ زیر بمب نیست؛ خطر زنده ماندن بدون نان، کار، خانه و آینده نیز هست .جنگ حتی پس از آخرین انفجار پایان نمی‌یابد. در جسم مجروحان، در روان کودکان، در زندگی آوارگان، در بیماری‌های درمان‌نشده و در آینده‌ای که از نسل جوان ربوده شده است، ادامه پیدا می‌کند.

جمهوری اسلامی؛ بقای حکومت به بهای تباهی جامعه

صفحه ۱۲

علیه جنگ و جنگ طلبان، برای سرنگونی جمهوری اسلامی!

جنگ، ویرانی جامعه و باز هم خطر سناریوی سیاه

آلترناتیو کمونیسم کارگری ...

برخلاف تبلیغات ضد انسانی جریانات طرفدار رژیم، جمهوری اسلامی قربانی این تحولات نیست؛ خود یکی از عوامل اصلی بحران کنونی است. فقر و فلاکت امروز تنها محصول بمباران و محاصره نیست. حاصل دهه‌ها حاکمیت سرمایه‌داری اسلامی هم هست: استثمار وحشیانه نیروی کار، سرکوب تشکل‌های مستقل، سیاست‌های اقتصادی ضدکارگری، تبعیض جنسیتی و غارت منابع عمومی. منابعی که باید صرف درمان، آموزش، مسکن و رفاه می‌شد، خرج ماشین سرکوب و رقابت‌های نظامی و منطقه‌ای شده است.

در جبهه داخلی، حکومت فضای جنگی را به فرصتی برای تشدید سرکوب تبدیل کرده است. بازداشت معترضان، محاکمات پشت درهای بسته، اعترافات اجباری، اعدام‌های وحشیانه و نسبت دادن اعتراضات اجتماعی به "دشمن خارجی" ابزارهای حفظ کنترل بر جامعه‌اند. حکومتی که ابتدایی‌ترین حقوق مردم را زیر پا گذاشته است، اکنون می کوشد به نام "دفاع از کشور"، سکوت و تبعیت از همان مردم را طلب میکند .جمهوری اسلامی می‌خواهد هزینه بقای حکومت را از حساب زندگی مردم بپردازد؛ حکومتی که خود یکی از مسببان اصلی فقر و تباهی زندگی آنان است. مردم ملک جمهوری اسلامی نیستند که حکومت بر سر بقا یا تسلیم خود با جان آنان معامله کند.

باید هم جنگ ارتجاعی و بمباران مناطق غیر نظامی را محکوم کرد و هم سیاست جنگ طلبانه و سرکوبگرانه جمهوری اسلامی. این دو سیاست نه با هم در تناقض‌اند و نه یکی مشروط به دیگری است. محکومیت بمباران زیرساختها و محل کار و زندگی مردم ایران، دفاع از جمهوری اسلامی نیست؛ همان طور که مبارزه برای سرنگونی جمهوری اسلامی، مجوز بمباران آمریکا و اسرائیل نیست.

اپوزیسیون جنگ طلب؛ "آزادی" از راه ویرانی؟

در سوی دیگر، بخش‌هایی از اپوزیسیون راست، به ویژه سلطنت طلبان و قوم پرستان، چشم به ماشین جنگی آمریکا و اسرائیل دوخته‌اند. در این سیاست، تضعیف حکومت از طریق بمباران و مداخله خارجی قرار است راه انتقال قدرت به نیروهای مورد حمایت دولت‌های متخاصم را هموار کند.

مردم حق دارند بپرسند بهای این انتقال قدرت چیست. چند خانه، بیمارستان، مدرسه و کارخانه باید ویران شود؟ چه تعداد انسان باید کشته یا آواره شوند؟ و پس از بمباران، کدام نیرو قرار است جامعه را اداره کند؟ مخالفت با جمهوری اسلامی به‌خودی‌خود الزاماً برنامه‌ای آزادی خواهانه نیست. نیرویی که سرنوشت سیاسی جامعه را به ارتش‌های متخاصم گره می‌زند، باید درباره پیامدهای انسانی و اجتماعی سیاست خود پاسخ‌گو باشد. آزادی‌ای که قرار است بر ویرانه خانه‌ها و بر اجساد مردم بنا شود، هیچ نسبتی با رهایی انسان ندارد.

گزارش‌ها درباره تماس برخی نیروهای مسلح ناسیونالیست کرد با مقام‌های آمریکایی، ابعاد این خطر را برجسته می‌کند؛ مبارزه علیه ستم ملی و برای برابری کامل شهروندان، بخش جدایی‌ناپذیر جنبش آزادی‌خواهانه و کمونیستی است. اما سیاستی که جامعه را به خطوط قومی و مسلح تقسیم می‌کند و آینده‌اش را به ماشین جنگی قدرت‌های خارجی می‌سپارد، چه از سوی ناسیونالیسم کرد و چه از سوی سلطنت طلبان، فقط خطر سناریوی سیاه را افزایش می‌دهد.

از همین زاویه، بحث منصور حکمت درباره "سناریوی سیاه، سناریوی سفید" اهمیتی حیاتی دارد. سقوط جمهوری اسلامی لزوماً پیروزی آزادی نیست. حکومت ممکن است سقوط کند، اما جامعه به میدان رقابت میلیشیاها و قدرت‌های خارجی بدل شود. دستگاه حکومتی ممکن است فروبپاشد، اما قدرت اجتماعی مردم جای آن را نگیرد.

سرنگونی یک حکومت و رهایی یک جامعه، یک واقعه واحد نیستند.

مطلوب‌ترین راه، سرنگونی جمهوری اسلامی در نتیجه یک انقلاب اجتماعی است؛ انقلابی که بتواند همراه با درهم‌شکستن قدرت سرکوب، قدرت اداره جامعه را به دست مردم بسپارد. جنگ دقیقاً همین افق را تیره می‌کند. اگر قرار است جامعه آزاد شود، باید جامعه‌ای باقی بماند که بتواند آزادی را تجربه کند.

از هیروشیما تا بمب اسلامی

منطق نظامی‌گری در این جنگ تا آستانه سلاح هسته‌ای پیش رفته است. در بخش‌هایی از راست جنگ طلب، بمباران اتمی ژاپن در سال ۱۹۴۵ به‌عنوان الگویی برای به تسلیم کشاندن یک حکومت به میان آورده می‌شود. عادی‌سازی چنین الگویی به شدت خطرناک است. در هیروشیما و ناگازاکی، تا پایان سال ۱۹۴۵، بنا بر برآوردهای تاریخی حدود دویست هزار انسان، عمدتاً غیرنظامی، جان باختند و آثار انسانی بمباران تا نسل‌ها باقی ماند. آیا نیرویی که از چنین الگویی سخن می‌گوید، همین منطق را درباره مردم تهران، اصفهان و شیراز هم می‌پذیرد؟ در سوی دیگر، جناح‌هایی از جمهوری اسلامی امنیت رژیم را در دستیابی به بمب اتمی می‌جویند. این دو گرایش از نظر جایگاه و توان نظامی یکسان نیستند. اما هر دو می‌توانند زندگی انسان را تابع منطق تهدید به نابودی جمعی کنند.

باید در برابر این منطق ایستاد. بمب اتمی آمریکا و اسرائیل ابزار رهایی مردم ایران نیست و بمب اتمی جمهوری اسلامی ضامن امنیت آنان نیست. هیچ حکومتی حق ندارد بقای خود را با گروگان گرفتن میلیون‌ها انسان در برابر فاجعه هسته‌ای تضمین کند. آنچه در هیروشیما نابود شد، فقط یک شهر نبود؛ توهم انسانی‌بودن جنگ بود که نابودی جمعی مردم را وسیله پیروزی می‌دانست. مردم ایران نه به هیروشیما شدن نیاز دارند و نه به هیروشیماسازی.

صفحه ۱۳

کمونیسم تنها راه نجات بشریت است!

جنگ، ویرانی جامعه و باز هم خطر سناریوی سیاه

آلترناتیو کمونیسم کارگری ...

چه باید کرد؟ تحمیل عقب نشینی به جنگ طلبان با قدرت مردم

کمونیسم کارگری نمی‌تواند فقط به محکوم‌کردن جنگ، صدور بیانیه یا درخواست از دولت‌های درگیر بسنده کند. جنگ را باید با قدرت سازمان‌یافته جامعه، با گسترش مبارزه اجتماعی و با تحمیل عقب نشینی به قدرت‌های جنگ طلب متوقف کرد.

در ایران، طبقه کارگر و جنبش‌های اجتماعی باید نیروی مستقل خود را حفظ و تقویت کنند. شرایط جنگی نباید به تعطیلی مبارزه علیه جمهوری اسلامی بینجامد. برعکس، دفاع از جان و معیشت مردم، اعتراض به سرکوب، مطالبه آزادی زندانیان سیاسی و مبارزه با فقر و بیکاری باید به عرصه‌های فعال دخالت اجتماعی بدل شوند. اعتراضات کارگری، تشکل‌های مستقل، سازمان‌های زنان و جوانان و شبکه‌های همیاری می‌توانند در دفاع از زندگی و مقابله با سیاست جنگی و سرکوبگرانه حکومت نقشی تعیین‌کننده داشته باشند.

در عرصه بین‌المللی، جنبش‌های ضد جنگ، اتحادیه‌های کارگری و سازمان‌های آزادی‌خواه باید دولت‌های خود را برای پایان بمباران و محاصره، مقابله با تهدید هسته‌ای و حفاظت از غیرنظامیان زیر فشار بگذارند. اما مسئله تنها خواستن پایان جنگ نیست؛ مسئله سازمان‌دادن نیرویی اجتماعی است که بتواند این خواست را تحمیل کند .باید در برابر هر دو قطب تروریسم و ارعاب، یعنی میلیتاریسم دولتی غرب و اسلام سیاسی، به میدان آمد. بازگشت به وضع پیش از جنگ نیز به‌خودی‌خود افق رهایی نیست؛ جامعه‌ای که پیش از جنگ در اسارت استثمار، فقر و سرکوب بود، با یک آتش بس آزاد نمی‌شود.

نه پایان جنگ را باید به سرنگونی جمهوری اسلامی مشروط کرد و نه سرنگونی را تا پایان جنگ به تعویق انداخت. توقف جنگ و نجات جان مردم ضرورتی فوری است. سرنگونی جمهوری اسلامی و پایان نظام استثمار و سرکوب هدفی مستقل و حیاتی است. این دو باید هم‌زمان و در پیوند با هم دنبال شوند .جنگ را باید به عقب راند، اما نه با عقب نشینی از مبارزه برای آزادی. مردم مجبور نیستند میان بقای جمهوری اسلامی و بمباران کشور یکی را برگزینند.

حکومت باید برود، جامعه باید بماند

مبارزه علیه جنگ از تلاش برای حفظ نهادهای اجتماعی و خدمات عمومی جدا نیست. حفاظت از بیمارستان‌ها، مدارس، مراکز کار، شبکه‌های آب و برق، تأمین دارو و غذا، رسیدگی به آوارگان و حمایت از خانواده‌های آسیب‌دیده وظایف فوری جامعه‌اند.

شوراهای کارگری و مردمی، تشکل‌های مستقل و شبکه‌های داوطلبانه می‌توانند در سازمان‌دهی این خدمات، نظارت بر توزیع امکانات و دفاع از حقوق مردم نقش داشته باشند. این نهادها در عین حال نطفه دخالت مستقیم مردم در اداره جامعه و پایه قدرت سیاسی مستقل آنان‌اند.

جلوگیری از سناریوی سیاه به معنای دفاع از بقای دستگاه جمهوری اسلامی نیست. به معنای حفظ جامعه در برابر فروپاشی، میلیشیایی‌شدن، جنگ داخلی و حاکمیت نیروهای مسلح ارتجاعی است. نباید گذاشت با سقوط حکومت، مدارس و بیمارستان‌ها تعطیل شوند، کارخانه‌ها از کار بیفتند، شهرها میان دسته‌های مسلح تقسیم شوند و مردم به گروگان قدرت‌های تازه درآیند.

حکومت باید برود، اما جامعه باید بماند. این یک حکم اخلاقی صرف نیست؛ ضرورتی سیاسی و طبقاتی است. بدون حفظ امکان زندگی، سازمان‌یابی و دخالت آزادانه مردم، حتی سقوط جمهوری اسلامی رهایی جامعه را تضمین نمی‌کند .مسئله فقط این نیست که چه کسی حکومت را سرنگون می‌کند؛ مسئله این است که پس از سرنگونی، چه کسی بر زندگی جامعه حاکم خواهد بود: مردم سازمان‌یافته یا صاحبان تازه قدرت و اسلحه؟

انقلاب کارگری؛ آلترناتیوی برای آزادی جامعه

کمونیسم کارگری فقط مخالف جنگ و جمهوری اسلامی نیست. این جنبش برای جامعه‌ای آزاد، برابر، مرفه و انسانی مبارزه می‌کند. انقلاب کارگری انقلاب یک طبقه برای منافع محدود خود نیست. انقلاب برای رهایی کارگر است؛ رهایی‌ای که راه رهایی کل جامعه را از استثمار، نابرابری و سلطه طبقاتی می‌گشاید. آزادی بی‌قیدوشرط بیان و تشکل، برابری کامل زن و مرد، جدایی کامل مذهب از دولت و آموزش و پرورش، لغو مجازات اعدام، برابری همه شهروندان، رفاه همگانی و حاکمیت مستقیم مردم بر سرنوشت خود ستون‌های این نظم نوین‌اند.

جریانات جنگ طلب راست و سلطنت طلب آینده جامعه را در پیروزی ماشین جنگی آمریکا و اسرائیل می‌جویند؛ برخی دیگر در بقای ماشین نظامی جمهوری اسلامی و برخی در جابه‌جایی قدرت میان جناح‌های حاکم. کمونیسم کارگری در برابر همه اینها بر نیروی سازمان یافته طبقه کارگر و مردم آزادی‌خواه تکیه می‌کند .این جنبش باید در دل بحران نه فقط نیروی اعتراض، بلکه نیروی سازمان‌دهی، رهبری و اداره جامعه باشد. انقلاب کارگری قرار نیست فقط حاکمان را عوض کند؛ قرار است انسان را از موقعیت محکوم‌بودن به استثمار، فقر، تحقیر و بی‌اختیاری رها کند.

پایان جنگ، پایان حکومت اسلامی، آغاز رهایی

جامعه ایران محکوم نیست میان بقای جمهوری اسلامی و ویرانی به دست ارتش‌های متخاصم یکی را انتخاب کند. راه دیگری وجود دارد: قدرت سازمان‌یافته طبقه کارگر و مردم آزادی‌خواه برای عقب‌راندن جنگ‌طلبان، سرنگونی جمهوری اسلامی و ساختن جامعه‌ای آزاد و برابر.

نباید گذاشت دولت ترامپ زندگی مردم ایران را گروگان

صفحه ۱۶

زندانی سیاسی آزاد باید گردد!

پناهندگی؛ از حق انسانی تا "تهدید امنیتی"

هلاله طاهری

چندی پیش، شماری از سازمان‌های پناهندگان، مهاجران و زنان در نامه‌ای به نخست‌وزیر جدید بریتانیا، نگرانی جدی خود را نسبت به ادامه استفاده از سایت‌ها و مراکز نظامی سابق برای اسکان پناه‌جویان مطرح کردند. نویسندگان نامه امیدوار بودند تغییر در رهبری سیاسی کشور فرصتی برای بازنگری در رویکردی باشد که در سال‌های اخیر نسبت به پناهندگان و پناه‌جویان هرچه محدودکننده‌تر شده است. اما پاسخی که دریافت شد نشانه‌ای از تغییر معنادار در این سیاست نداشت. دولت همچنان، در چارچوب برنامه پایان دادن به استفاده از هتل‌ها، اسکان پناه‌جویان در مراکز بزرگ، از جمله سایت‌های سابق وزارت دفاع، را گسترش می‌دهد و تأکید می‌کند که این مکان‌ها امن و برای دولت "بسیار قابل کنترل" هستند .دولت این مراکز را رسماً "غیربازداشت" معرفی می‌کند و می‌گوید ساکنان آن‌ها آزادند رفت‌وآمد کنند. اما پرسش اساسی همچنان باقی است: چرا انسان‌هایی که از جنگ، سرکوب و آزار گریخته‌اند باید هرچه بیشتر در محیط‌هایی جداافتاده و به‌شدت مدیریت‌شده اسکان داده شوند؟

در همین بریتانیا با تناقض دیگری نیز روبه‌رو هستیم. شماری از کودکان به‌شدت بیمار و مجروح غزه، همراه با اعضای نزدیک خانواده‌هایشان، برای دریافت درمان تخصصی در بیمارستان‌های NHS به بریتانیا منتقل شدند. در سال ۲۰۲۵، پنجاه کودک از طریق برنامه دولت برای درمان از غزه خارج شدند و فقط اجازه موقت اقامت در بریتانیا دریافت کردند. این کمک بشردوستانه قطعاً مهم است؛ اما درست همین اقدام پرسش بزرگ‌تری را پیش روی ما می‌گذارد. بریتانیا برای فلسطینیانی که از غزه می‌گریزند، یک مسیر عمومی و اختصاصی ویزای بشردوستانه ایجاد نکرده است. چگونه می‌توان نیاز عاجل یک کودک مجروح به حفاظت را به رسمیت شناخت و او را برای درمان به بریتانیا آورد، اما برای انسان‌هایی که از همان ویرانی، مرگ و ناامنی می‌گریزند، راهی گسترده‌تر برای یافتن پناه و امنیت ایجاد نکرد؟ این فقط مسئله بریتانیا نیست. در سراسر جهان، سیاست‌های مهاجرت و پناهندگی محدودکننده‌تر می‌شوند و پناهندگان بیش از پیش نه به‌عنوان انسان‌هایی صاحب حق و نیازمند حمایت، بلکه به‌عنوان یک «مسئله امنیتی» تصویر می‌شوند. کسانی که از آزار و سرکوب می‌گریزند، امروز نه‌تنها با حکومت‌ها و نیروهایی روبه‌رو هستند که از دستشان فرار کرده‌اند، بلکه در مکان‌هایی که به امید امنیت به آن‌ها پناه می‌برند نیز با مرزهای بسته، محدودیت‌های قانونی، ناامنی، خصومت سیاسی و حتی زندان مواجه می‌شوند.

اتحادیه اروپا از ژوئن ۲۰۲۶ اجرای پیمان مهاجرت و پناهندگی را آغاز کرده و کنترل‌های امنیتی و روندهای مرزی را گسترش داده است، درحالی‌که از حفظ حقوق بنیادین و اصل عدم بازگرداندن انسان‌ها به محل خطر سخن می‌گوید. اما واقعیت‌های تلخ سال‌های گذشته چیز دیگری نیز به ما نشان داده‌اند. فراموش نکرده‌ایم در مرزهای یونان، بلغارستان و دیگر نقاط اروپا با انسان‌هایی که از طالبان، جمهوری اسلامی، داعش، جنگ و سرکوب می‌گریختند چگونه رفتار شد؛ پناهندگانی که پشت سیم‌های خاردار تحقیر، کتک زده و مجبور به بازگشت شدند. گردانندگان این رفتارها نیروهای مسلح و مرزبانی همین دولت‌های اروپایی بودند. تاریخ این صحنه‌ها را از یاد نخواهد برد .برای نمونه در ایران نیز وضعیت پناهندگان افغانستانی بشدت تکان‌دهنده است. طبق آمار مشترک کمیساریای عالی پناهندگان سازمان ملل و سازمان بین‌المللی مهاجرت، تا اول اوت ۲۰۲۶ بیش از ۴۲۶ هزار افغانستانی از ایران به افغانستان بازگشته‌اند که بیش از ۳۵۰ هزار نفر از آنان به‌عنوان اخراج‌شده ثبت شده‌اند. بسیاری از کودکان و سالمندان در مرز ایران-افغانستان برای روزها آبی برای نوشیدن نداشتند و حتی تعدادی جانشان را از دست دادند.



نباید فراموش کنیم که حق پناهندگی چگونه به وجود آمد. مهاجرت و فرار از جنگ و سرکوب به قدمت تاریخ بشر است، اما نظام حقوق مدرن پناهندگی از دل یکی از تاریک‌ترین دوره‌های تاریخ معاصر شکل گرفت. پس از دو جنگ جهانی، ظهور فاشیسم، هولوکاست و آوارگی میلیون‌ها انسان، جامعه جهانی ناچار شد بپذیرد انسانی که از آزار و تعقیب می‌گریزد نمی‌تواند صرفاً پشت مرزها رها شود. از "پاسپورت نانس" در دهه ۱۹۲۰ تا تأسیس سازمان ملل برای پناهندگان در ۱۹۵۰ و کنوانسیون پناهندگان ۱۹۵۱، یک اصل اساسی تثبیت شد: انسان نباید به جایی بازگردانده شود که در آن با خطر آزار و تعقیب روبه‌روست. حق پناهندگی امتیازی نیست که دولت‌ها بنا بر مصلحت سیاسی روز به انسان‌ها ببخشند یا از آنان پس بگیرند؛ محصول تجربه‌ای تاریخی است که نشان داد بی‌پناه گذاشتن انسان‌های تحت تعقیب چه پیامدهای فاجعه‌باری دارد .اما امروز، نزدیک به هشتاد سال پس از آن تجربه تاریخی، جهت حرکت در بسیاری از نقاط جهان فاجعه است. آنچه پس از تجربه جنگ و فاشیسم به‌عنوان یک ضرورت انسانی و حقوقی به رسمیت شناخته شد، امروز زیر فشار سیاست‌های ضدمهاجرتی و رشد جریان‌های راست افراطی قرار گرفته است.

صفحه ۱۵

جنبش مجمع عمومی را گسترش دهیم!

پناهندگی؛

از حق انسانی تا "تهدید امنیتی"...

وضعیت پناهندگان سیاسی ایرانی و مخالفان جمهوری اسلامی در اقلیم کردستان عراق نمونه‌ای روشن از همین وضعیت است. حملات موشکی و پهپادی جمهوری اسلامی علیه محل‌های مرتبط با گروه‌های مخالف در کردستان ایران ادامه داشته و انسان‌هایی را که برای فرار از سرکوب رژیم ایران به آن سوی مرز پناه برده‌اند، حتی در خارج از ایران نیز در معرض ناامنی قرار داده است. از سوی دیگر، دولت اقلیم کردستان شرایط حقوقی و زیستی این پناهندگان را سخت‌تر کرده و موارد همکاری آن با جمهوری اسلامی علیه مخالفان ایرانی نیز نگرانی جدی ایجاد کرده است. پناهندگان و خانواده‌هایشان حتی گاه مسئول کمبودهای اقتصادی و اجتماعی جامعه معرفی می‌شوند و هدف نفرت قرار می‌گیرند. زخمی دیگر، در کنار ناامنی و حملات جمهوری اسلامی.

اما آنچه در نهایت مرا به نوشتن این مطلب واداشت، ویدیویی بود که در شبکه‌های اجتماعی بریتانیا دیدم. در این ویدیو، مهاجران و پناهندگان نه به‌عنوان انسان، بلکه همچون بیماری‌ای که کشور را آلوده می‌کند تصویر می‌شدند و از مردم خواسته می‌شد برای بستن کامل مرزهای بریتانیا بشتابند. شبیه این ویدیو بسیارند. جریان‌های راست افراطی و نژادپرست می‌کوشند از فقر، ناامنی اقتصادی و نارضایتی اجتماعی در میان اقشار محروم و آسیب‌پذیر جامعه استفاده کنند و فضایی از انزجار نسبت به مهاجران و پناهندگان بسازند .در برابر این روند نباید سکوت کرد. باید هر جا که نفرت نژادپرستانه سازمان‌دهی و منتشر می‌شود، در شبکه‌های اجتماعی، خیابان‌ها، محیط‌های کار، مدارس و محله‌های ما، در برابر آن ایستاد. هر جا چنین محتوایی به تحریک غیرقانونی نفرت نژادی می‌رسد، باید گزارش و پیگیری شود و دولت و پلتفرم‌های آنلاین نسبت به مسئولیت‌های قانونی خود پاسخ‌گو باشند. دفاع از حق پناهندگی و مقابله با نژادپرستی به اقدامی فعال، سازمان‌یافته و مداوم نیاز دارد. باید سازمان‌های مدافع حقوق پناهندگان را تقویت کنیم و اجازه ندهیم جنگ‌ها و بحران‌های بزرگ سیاسی، پناهندگان را به حاشیه و فراموشی برانند.

اما همه این تلاش‌ها، هرچند ضروری‌اند، پاسخ نهایی به مسئله نیستند. ضمن اینکه باید از هر امکان موجود برای نجات جان پناهندگان و بهبود شرایط آنان استفاده کرد، باید به راه‌حلی بنیادی و درازمدت نیز اندیشید. چرا باید پناهنده سیاسی وجود داشته باشد؟ چرا این مرزهای پر از مین و تانک و توپ انسان‌ها را چنین از یکدیگر دور کرده‌اند، وقتی این کره به اندازه کافی برای همه جا دارد؟ چرا رنگ پوست انسان‌ها باید مبنای اختلاف باشد، وقتی تنوع همین رنگ‌ها بخشی از زیبایی نوع بشر است؟ چرا آزاداندیشی باید جرم باشد، درحالی‌که اندیشه تنها در تنوع و آزادی می‌تواند رشد کند؟ چرا در این جهان وارونه همه‌چیز باید برای عده‌ای معدود ممکن و برای اکثریت جامعه ناممکن باشد؟

راه‌حل سوسیالیستی ما برای بحران مهاجرت و پناهندگی، بحرانی برخاسته از جنگ، سرکوب، نابرابری و تقسیم جهان به قیمت جان میلیون‌ها کارگر و خانواده‌هایشان، جوانان بی‌آینده و بیکار، زنان بی‌حقوق و مردمی که با اعدام، کشتار، اسلحه، تهدید و وحشت روبه‌رو هستند، تغییر بنیادی نظام و مناسبات سرمایه‌داری است. تاریخ سرمایه‌داری با استعمار، قدرت‌های امپریالیستی، دو جنگ جهانی، فاشیسم، جنگ‌های منطقه‌ای و ویرانی جوامع گره خورده است. این نظام با دولت‌ها و ایدئولوژی‌های رنگارنگش، از ناسیونالیسم تا فاشیسم و با بهره‌برداری از اختلافات قومی، دینی و جنسی، انسان‌ها را بارها در برابر یکدیگر قرار داده است .ما به خط‌کشی این مرزها احتیاج نداریم. میان کوه‌ها و دره‌ها دیوارهای بتونی نمی‌خواهیم. نعمت‌های بی‌شمار این کره متعلق به همه ما انسان‌هاست که در کنار دیگر موجودات زنده روی همین زمین زندگی می‌کنیم. لازم نیست برای انباشته شدن ثروت در دست عده‌ای معدود، شکم‌های گرسنه باقی بمانند .در طبیعت، رودخانه‌ها به هم می‌پیوندند و جاری می‌شوند. گیاهان در کنار هم می‌رویند و از یکدیگر انرژی می‌گیرند. حیوانات نیز بدون زیست مشترک نمی‌توانند دوام بیاورند. اما نگاه کنید مناسبات سرمایه داری با انسان چه کرده‌اند: زن و مرد را از طریق دین و قانون به جان هم می‌اندازند، همسایه را دشمن همسایه می‌کنند و دیوار میان کشورها را از قامت صخره‌ها بلندتر می‌سازند؛ مبادا انسان‌ها یکدیگر را پیدا کنند و به اتحاد برسند.

قرن‌هاست به جهان قبولانده‌اند که فقیر و ثروتمند باید وجود داشته باشد؛ گویی بدون این نابرابری جامعه بشری معنا ندارد. زن و مرد را به دو جنس با حقوق و جایگاه نابرابر تقسیم کرده‌اند. مهاجر و پناهنده نیز از محصولات همین جهان نابرابرند. در جامعه‌ای که آزادی نیست، اعدام و آزار سیستماتیک است و انسان با خطر زندان و شکنجه روبه‌روست، فرار اولین راه برای نجات جان است؛ و از همان‌جا پناهنده شدن آغاز می‌شود .فقر، بیکاری، فقدان بهداشت و درمان، جنگ و نبود امنیت میلیون‌ها انسان را برای امید به یک زندگی بهتر به مهاجرت وامی‌دارند. همان دولت‌هایی که بمب بر سر مردم می‌ریزند، هنگامی که قربانیان جنگ از مرزها می‌گریزند، سیم خاردار و نیروی مسلح را در برابرشان قرار می‌دهند. بشری که خود آفریننده این همه ثروت، غذا، پوشاک، تکنولوژی، علم و دستاوردهای شگفت‌انگیز است، چرا باید در جهانی زندگی کند که میلیون‌ها نفر در آن برای یافتن گوشه‌ای امن مجبور به فرارند؟

آیا دیگر بس نیست؟ تا رسیدن به قدرتی که بتواند چنین مناسبات اجتماعی را تغییر دهد، تا شکل‌گیری یک انقلاب

صفحه ۱۶

یا کار یا بیمه بیکاری مکفی!

جنگ، ویرانی جامعه و باز هم خطر سناریوی سیاه

آلترناتیو کمونیسم کارگری ...

پیروزی انتخاباتی و دیپلماتیک خود کند. نباید گذاشت دولت نتانیاهو به نام مقابله با جمهوری اسلامی، شیرازه حیات جامعه را درهم بشکند. نباید گذاشت جمهوری اسلامی به نام دفاع از میهن، مردم را سپر بقای خود کند. و نباید گذاشت اپوزیسیون جنگ طلب از دل ویرانه‌ها برای خود تاج و تخت بجوید.

آزادی با بمب از آسمان فرود نمی‌آید و امنیت از زرادخانه جمهوری اسلامی بیرون نمی‌آید. سرنگونی جمهوری اسلامی کار مردمی است که دهه‌ها بهای استثمار، تبعیض، سرکوب و ماجراجویی‌های نظامی آن را پرداخته‌اند. این مردم حق دارند آینده خود را بدون دخالت دولت‌های متخاصم و بدون سلطه نیروهای مسلح ارتجاعی رقم بزنند .جنگ را با قدرت مردم به عقب برانیم. مبارزه طبقاتی را گسترش دهیم. جمهوری اسلامی را سرنگون کنیم. جامعه را از سناریوی سیاه نجات دهیم. برای یک جامعه آزاد، برابر، مرفه و انسانی! برای یک جمهوری سوسیالیستی!

۹ اکتبر ۲۰۲۶

پناهندگی؛

از حق انسانی تا "تهدید امنیتی"...

اجتماعی و ساختن جهانی برابرتر و انسانی‌تر، وظیفه ما از همین امروز روشن است: باید از هر امکان موجود برای نجات جان پناهندگان و مهاجرانی که از جنگ و بی‌عدالتی گریخته‌اند استفاده کنیم و به یاری‌شان برویم. پناهندگان را نباید فراموش کرد. حقوق آنان نباید به موضوعی قابل معامله تبدیل شود و انسانیت آنان هرگز نباید به‌عنوان یک تهدید معرفی شود.

۷ اکتبر ۲۰۲۶

قطع جنگ بیدرنگ!

سرنگون باد جمهوری اسلامی!

موج دستگیری ها در شهرهای کردستان

جمهوری اسلامی همه را دشمن خود می داند...

نیست و سران جمهوری اسلامی با این اقدامات سرکوبگرانه خود را برای موج بعدی اعتراض مردم آماده می کنند. می دانند این وضعیت برای مردم قابل تحمل نیست. می دانند که هر چه تلاش بکنند، بکشند و دستگیر کنند، شاید عمر خود را چند صباحی تضمین کند اما پایان این ماجرا برخاستن مردم و پایان عمر ننگین جمهوری اسلامی است.

جامعه ایران باید از جمهوری اسلامی عبور کند. هیچ راهی جز این در مقابل جامعه قرار ندارد. جنبش سرنگونی جمهوری اسلامی با وجود وقفه هایی در این مسیر که با قتل عام و دستگیری و اعدام ایجاد شده، ادامه خواهد داشت. کارگران، جوانان و زنان و فعالین جنبشهای اجتماعی نیروی محرکه این تحول انقلابی و سیاسی می باشند. ایران آبستن تحولات است. جنبشها و اعتراضات مختلف اجتماعی از کارگری، دانشجویی، معلمان، بازنشستگان، و در پیشاپیش آنها جنبش کارگری با اتحاد و اعتصابات هماهنگ می توانند این تحول را به نفع کارگران و اکثریت مردم زحمتکش و رفع هرگونه ستم و نابرابری اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و حقوق به پایان برسانند. مبارزه علیه اعدام و برای آزادی زندانیان سیاسی بخشی از این مبارزه و تلاش تا پایان عمرننگین جمهوری اسلامی است.

۹ اکتبر ۲۰۲۶

برنامه های تلویزیون پرتو،

رسانه حزب کمونیست کارگری–حکمتیست را بطور زنده از طریق کانال آلترناتیو شورایی در اینترنت دنبال کنید و به کارگران و دوستانتان معرفی کنید.

آدرس خط زنده:

https://alternative-shorai.tv/

قطع جنگ بیدرنگ! نه به جنگ طلبان!

از پرچم اجبار تا سنگر رهایی:

تعرض زنان، طومار ماشین سرکوب را در هم می‌پیچد!

وریا روشنفکر

اظهارات اخیراً سخنگوی دستگاه عریض و طویل سرکوب و جنایت قوه قضائیه، بوی هراس، خفت و بن‌بست کامل می‌دهد. تأکید دگرباره‌ی این جلادان بر "جرم‌انگاری بی‌حجابی"، برخورد با "جرم مشهود" و گسیل داشتن دادستان‌ها و ضابطان امنیتی به صف مقدم سرکوب، هیچ چیز نیست جز زوزه‌ی وحشت حکومت جهل و سرمایه از انقلاب بی‌بازگشتی که ارکان اقتدارشان را به لرزه درآورده است. آنچه امروزه از تریبون‌های قضایی زیر نام "تکلیف قانونی" و "صیانت از شرع" صادر می‌شود، اعلام جنگ رسمی حکومت تعرض و تحقیر به کلیت جامعه است؛ جامعه‌ای که تصمیم گرفته است قید و بندهای این بربریت قرون‌وسطایی را زیر پاهای خود خرد کند.

حجاب اسلامی هرگز یک پارچه‌ی ساده یا یک باور شخصی نبوده و نیست. حجاب، پرچم ایدئولوژیک اسلامی، پرچم بندگی زن، و ابزار اسارت تمام‌عیار طبقه کارگر و توده‌های محروم بوده است. با همین پرچم، بیش از چهار دهه نسلی را به مسلخ کشیدند، بر بدن زنان داغ بندگی زدند، نصف جامعه را به برده‌داری خانگی و نیروی کار بی‌حق‌وحقوق تبدیل کردند و با ایجاد جو رعب و ترور، هرگونه اعتراض طبقاتی و انسانی را سرکوب نمودند. تحمیل حجاب، شاهرگ حیاتی حاکمیت بورژوا-اسلامی برای حفظ مناسبات استثمار و آپارتاید جنسیتی بوده است.

قانون شما، منشور جنایت است؛ خیابان از آنِ ماست!

وقتی سخنگوی این دستگاه جنایت از "قانون" و "تعقیب قضایی" دم می‌زند، باید با صدای رسا به صورتش کوبید که قانون شما، منشور اسارت انسانی است! در قاموس انقلابی و انسانی ما، هر قانونی که حق حاکمیت انسان بر بدن، زیست و آگاهی خود را انکار کند، کاغذپاره‌ای بیش نیست که باید در آتش خشم توده‌ها بسوزد. آنچه دادستان‌های جنایتکار و پاسداران سرمایه "جرم مشهود" می‌نامند، پرچم شرف، آزادی و نافرمانی انقلابی جامعه‌ای است که تعرض به نظام سلطه را به زندگی روزمره‌ی خود بدل کرده است.

خط‌ونشان کشیدن برای "ارجاع به مراجع قضایی"، تلاش مذبوحانه و تهوع‌آور جانیانی است که کنترل خیابان را باخته‌اند. آنها که در برابر جنبش معیشت، فقر، استثمار و طغیان پرولتاریا و زنان زیر ضرب قرار گرفته‌اند، متوسل به همان ابزار همیشگی شده‌اند: تشدید رعب، ارعاب قضایی و لاف زدن درباره قدرت نیروهای امنیتی. اما این شمشیر دیگر زنگ زده است! وقتی میلیون‌ها زن آزاده در سنگر خیابان، محلات، دانشگاه‌ها و مراکز کار، حجاب این نماد عبودیت را زیر پا می‌گذارند و فوت می‌کنند، تمام فتاوا، دادگاه‌ها و احکام قضایی شما در برابر آن اراده انقلابی به پهنه‌ای از کفی روی آب بدل می‌شود.



جنبش رهایی زن، قلب پیشتاز انقلاب انسانی و طبقاتی

مبارزه علیه حجاب اسلامی، جدا از نبرد همه‌جانبه طبقه کارگر علیه فقر، استثمار و مناسبات سرمایه‌داری نیست. حاکمیت با سلب اختیار و حقوق از زن، توانسته است کل جامعه را عقب براند و بی‌حقوق و بی‌دفاع نگه دارد. ستم بر زن، از اسکلت‌بندی این ساختار نابرابر و استثماری است. به همین دلیل، سنگرشکنان جنبش رهایی زن، نه تنها در حال برچیدن آپارتاید جنسیتی هستند، بلکه خنجر را دقیقاً بر قلب ایدئولوژیک این نظام ضدانسانی وارد کرده‌اند.

امروز زنان با تعرض مستقیم به حجاب اسلامی، راه را برای تمام جنبش‌های اعتراض اجتماعی باز کرده‌اند. آنها نشان دادند که قوانین ارتجاعی را نه با چانه‌زنی از بالا و نه با موعظه‌های اصلاح‌طلبانه، بلکه با اتکا به قدرت اراده‌ی مستقیم، با سازمان‌یابی در پایین و با تسخیر سنگر به سنگر خیابان‌ها می‌توان لغو و نابود کرد. این نبردی است برای اعاده‌ی کرامت انسان؛ نبردی که دست در دست جنبش کارگری، نهایتاً طومار کلیت این ماشین سرکوب، بندگی و بهره‌کشی را در هم خواهد پیچید.

هیچ گشت، هیچ دادستانی و هیچ ارتش سرکوبگری قادر نیست جامعه‌ای را که بیدار شده دوباره به اسارت بکشاند. خط‌ونشان‌های قوه قضائیه را با تشکل‌یابی بیشتر، با برپایی کمیته‌های مقاومت و همبستگی در محلات و مراکز کار، و با پیشروی هجومی‌تر در خیابان پاسخ خواهیم داد.

نبرد ما برای لغو قانون حجاب اجباری، گام نخست از سرنگونی کامل کلیت حاکمیت جنایت و برپایی یک جامعه‌ی آزاد، برابر و سوسیالیستی است؛ جامعه‌ای که در آن انسان، آزاد از هرگونه استثمار، تبعیض و سرکوب، معنای واقعی زیستن را تجربه کند!

۹ اکتبر ۲۰۲۶

آزادی، برابری، رفاه همگانی!

موج دستگیری ها در شهرهای کردستان

جمهوری اسلامی همه را دشمن خود می داند

سعید یگانه

ساعت ۶ صبح روز پنجشنبه ۱۶ مهرماه، نیروهای اطلاعاتی شهر سقز با یورش وحشیانه به منازل هفت نفر از شهروندان در شهر سقز با خشونت تمام اقدام به دستگیری آنان نمودند. هویت این هفت نفر عبداله امینی، رحیم حق پرست، محمد صالح حسینی، محمد حکیم پور، مصطفی قادری، خالد رحیمی و حسین عبداللهی گزارش شده است. این تنها در یک روز و در یک شهر. سه شنبه ۱۴مهر حسن مصطفایی در شهر بانه، چهارشنبه ۱۵ مهر فرامرز ساعدی فعال مدنی در یکی از خیابانهای شهر دهگلان با خشونت شدید بازداشت و به منزل او نیز حمله کرده اند. سه شنبه ۱۴ مهر سیاوش فیض اللهی شهروند اهل مهاباد و علی ریاحی اهل بوکان توسط نیروهای اطلاعاتی بازداشت شدند. ۱۳ مهر آیدا قادری جوان ۲۰ ساله ورزشکار و مربی شنا در شهر سقز بازداشت شد، ۱۱ مهر روژان ابراهیمی ورزشکار و در ماه سپتامبر و طبق همین گزارشات ۷ زن در شهرهای کردستان بازداشت شده اند. ۶ مهر محمد عمادی ۱۵ ساله کودک کار که برای دیدار با خانواده از تهران به تکاب بازگشته در جریان هجوم وحشیانه نیروهای اطلاعاتی به منزل خانوادگیش بازداشت و به یکی از باداشتگاههای امنیتی در تهران منتقل کرده اند. ۵ مهر حیدر قادریان در شهر سقز و۳۰ شهریور فواد قادری پرستار شاغل در شهر سنندج اهل جوانرود بدون ارائه هیچ مدرکی توسط اطلاعات شهر سنندج بازداشت شده است.

این موج از بازداشتها تنها در طول ۱۱ روز یعنی از ۵ تا ۱۶ مهر، توسط دستگاههای امنیتی و اطلاعاتی در شهرهای کردستان صورت گرفته است. در روزها و ماههای گذشته نیز دهها فعال مدنی و اجتماعی چه زن و چه مرد در شهرهای کردستان از جمله سنندج بازداشت و تحت شکنجه و بازجویی قرار گرفته اند. اقدامات جنایتکارانه و تهدید و بازداشت فعالین در میان کارگران، دانشجویان، زنان در سراسر ایران ادامه دارد و تنها مختص به کردستان نیست.

چرا این همه دستگیری و رفتار وحشیانه با مردم؟

چرا این همه دستگیری و چرا اعدامهای روزانه جوانان معترض و زندانیان سیاسی و موج اعدامهای فله ای توسط رژیم اسلامی؟ آمار اعدام در جمهوری اسلامی از ابتدای سال ۲۰۲۶ تا کنون ۹۹۰ نفر گزارش شده، یعنی میانگین روزی ۳ نفر توسط جانیان اسلامی اعدام و زندگی را از آنان گرفته اند.

دستگیری فعالین در شهرهای کردستان تاریخی به قدمت حیات ننگین جمهوری اسلامی دارد. کردستان از سالهای قدرت گیری حکومت مرتجع و جنایتکار اسلامی، بجز مقاطعی که شهرها دست نیروهای سیاسی و نهادهای مردمی بود، از سال ۵۸ تاکنون شهرها را اشغال و به پادگان نظامی تبدیل



کرده اند. با این وجود مردم کرستان هیچوقت زیر بار حاکمیت سیاه جمهوری اسلامی نرفته و هزینه زیادی را متقبل شده اند. رژیم اسلامی در شهرهای کردستان، بجز لایه قلیل سرمایه داران و مزدوران و اقشاری که در دوام حکومت منفعت دارند، میان مردم جایگاهی ندارد. خیزش انقلابی ۱۴۰۱، سنگربندی در خیابانها و جنگ با سرکوبگران اسلامی در شهرهای کردستان اوج نفرت و بیزاری از بانیان فقر و نابرابری و ستمهای چند گانه بر مردم کردستان بود.

واقعیت چیست؟

اما پشت این همه جنایت در حق شهروندان در ایران یک واقعیت انکارناپذیز نهفته است. به نظر جمهوری اسلامی در کشور ایران به غیر از اقلیتی فربه که سرنوشت خود را به هر دلیلی تماما به جمهوری اسلامی گره زده اند، دوست و جایگاهی در میان مردم ندارند و همه را از کودک کار تا سایرین دشمن خود می دانند. اکثریت مردمی که دیگر کوچکترین روزنه امیدی برای بهبود زندگی خود تحت حاکمیت سیاه جمهوری اسلامی نمی بینند و دقیقا به این دلیل خیزشهای متفاوتی را طی ده سال گذشته تجربه کردند و آخرین آن در دی ماه ۱۴۰۴ که تماما به خون کشیده شد، برای سرنگونی و خلاصی از شر جمهوری اسلامی و پایان دادن به شرایط فلاکتبار اقتصادی و سیاسی و فرهنگی بود.

حکومت اسلامی به شهادت بحرانهای اقتصادی و سیاسی که روز به روز عمق پیدا می کنند، به دلیل فقر و فلاکت و شرایط بسیار دشوار اقتصادی که به اکثریت مردم کارگر و زحمتکش تحمیل شده، در بدترین دوره حیات منحوس خود به سر می برد. مردم نان ندارند، آب و برق ندارند، بهداشت و درمان روز به روز محدوتر و اگر امکانی وجود دارد مردم به دلیل جیب خالی و فقر اقتصادی توان تهیه آن را ندارند. سفره مردم روز به روز خالیتر و رمقی برای مردم نمانده است. در چنین شرایط جمهوری اسلامی در مقابل اعتراض و خیزشهای برحق مردم به این همه مشکلات اقتصادی و سیاسی که دامنگیرشان شده، پاسخی جز گلوله و دستگیری و زندان و اعدام ندارد.

جنگ و فضای جنگی و آینده ناروشن این وضعیت که جمهوری اسلامی یک ضلع تشدید مخاطرات ادامه جنگ است، زندگی مردم را چندین برابر ناامن تر کرده است. چنین رژیمی که در برابر خواستهای مردم تنها به تهدید و زور و گلوله پناه برده به آخر خط رسیده است. تنها کاری که برای اکثریت مردم خواهان تغیر مانده، گرفتن اسلحه و گلوله از دست جمهوری اسلامی و خلع سلاح آن است. هیچ راهی غیر از این در مقابل جامعه وجود ندارد، هیچ روزنه و امیدی برای کوچکترین بهبودی در زندگی مردم

صفحه ۱۶

اعدام قتل عمد دولتی است ...

حزب کمونیست کارگری- حکمتیست در اینروز همراه بشریت آزادیخواه و پیشرو، علیه بربریتِ آدمکشی رسمی و قانونی اعتراض می کند. مبارزه برای توقف و ممنوعیت کامل "مجازات" اعدام، لغو کلیه احکام اعدام صادر شده توسط رژیم اسلامی، هدف بلافصل این مبارزه است.

از نظر ما هیچ دولتی، هیچ قدرتی، تحت هر عنوانی، حق سلب حق حیات انسانها را ندارد. در ایران آزاد فردا اعدام تماماً لغو و ممنوع میشود. مبارزه برای لغو کامل اعدام در جهان، بدون سازمان دادن مبارزه ای همه جانبه علیه رژیم اسلامی و دولتهائی که اعدام میکنند ممکن نیست. فراخوان ما اینست همه جا علیه اعدام و آدمکشی دولتی و غیر دولتی و در دفاع از حق مطلق حیات و زندگی بپاخیزید!

نه به اعدام!
مرگ بر جمهوری اسلامی!
آزادی، برابری، حکومت کارگری!

حزب کمونیست کارگری ایران - حکمتیست
۱۶ مهر ۱۴۰۵ – ۸ اکتبر ۲۰۲۶



ملیت برخلاف جنسیت مخلوق طبیعت نیست، مخلوق جامعه و تاریخ انسان است. ملیت از این نظر به مذهب شبیه است. اما برخلاف تعلق مذهبی، تعلق ملی حتی در سطح فرمال هم انتخابی نیست. بعنوان‌فرد نمیتوان به ملیت خاصی گروید و یا از آن برید.

منصور حکمت

ملت، ناسیونالیسم و برنامه کمونیسم کارگری



"مادام که در نظامی هویت انسانی اولیه توده کارگر و زحمتکش قانونا زیر سوال است، که در آفریقای جنوبی، ایران اسلامی، عربستان سعودی و اسرائیل و کلیه رژیمهای قومی، نژادی و مذهبی؛ آشکارا چنین است، امر سوسیالیسم به امر اعاده شخصیت و حرمت حقوقی و مدنی انسانها گره میخورد".

منصور حکمت

کمونیسم تنها راه نجات بشریت است!

اعلامیه حزب حکمتیست در مناسبت ۱۰ اکتبر

اعدام قتل عمد دولتی است!

در آستانه ۱۰ اکتبر سالروز جهانی مبارزه برای لغو "مجازات" اعدام، جهان سرمایه داری و "حقوق بشر" نمیتواند مدالی بر سینه اش بزند. اعدامهای فجیع صحرائی در جنگهای منطقه ای از اوکراین و میانمار و لیبی و اتیوپی تا مغرب و نیجریه و کشورهای اسلام زده افغانستان و سوریه و ایران با دخالت کل نظم جهانی موید این امر است. اگرچه کشورهای بیشتری اجرای مجازات اعدام را لغو کردند و یا موقتاً اجرا نمی کنند، با این حال میزان اعدامها در جهان در قیاس با سالهای قبل افزایش داشته است. در میان کشورهایی که هنوز از ابزار اعدام برای منکوب کردن جامعه بهره میجویند، دولتهای ایران و چین و عربستان بیشترین اعدامها را داشته اند. جمهوری اسلامی در صدر آمار اعدام قرار دارد و به تنهائی نیمی از کل موارد اعدامهای جهان را به خود اختصاص داده است.

این البته در مورد اعدامهای ثبت شده است، کشتارهای مهیب خیابانی و ترور و سربه نیست کردن مخالفین را باید به این آمارها اضافه کرد. براساس گزارشهای عفو بین الملل نیروهای دولتی ۸۵ کشور در برابر معترضان به دولتها، از انواع نیروی سرکوب رسمی و غیر رسمی بهره جستند و با قتل معترضین در خیابان "عدالت بورژوائی" را اجرا کرده اند. در افغانستان با تحویل جامعه به طالبان ماشین قتل و اعدام و سنگسار و تجاوز و شکنجه با کمک دلارهای ارسالی دول غربی فعال است و جامعه ای را به عهد عتیق بازگردانده اند. در ایران تنها در دیماه گذشته قتل عامی توسط دولت اسلامی صورت گرفته است که هنوز ابعاد هولناک آن روشن نیست. در جریان سرکوب خیزشهای توده ای، نه تنها اعدام خیابانی و ترور و قتل زیر شکنجه بلکه کودک کشی و تجاوز در زندانها و شلیک به معترضین با دوشکا و شات گان رویه رژیم اسلامی بوده است.

حزب کمونیست کارگری - حکمتیست و جنبش کمونیسم کارگری، اعدام را قتل عمد دولتی میداند و برای لغو بی اما و اگر آن مبارزه میکند. جامعه ای که برای دفاع از خود به جلاد و گیوتین و طناب دار و اتاق گاز پناه میبرد، جامعه سالمی نیست، بلکه به جنایت و عادی کردن آدمکشی قانونیت میدهد. دولتهائی که تحت عنوان "مجری قانون" و "اجرای عدالت" در کمال خونسردی با نقشه قبلی آدم میکشند، قاتل سریال هستند و با هر اعدام مرتکب یک قتل عمد جدید میشوند. اعدام "مجازات" نیست، سلب حق حیات و زندگی است، مجازات نمیتواند اصلِ اصلاح و بازگشت به جامعه را لحاظ نکرده باشد. اعدام برخلاف ادعاهای کاذب نقش مصونیت جامعه و بازدارندگی از وقوع جرم هم ندارد. در کشورهائی که قانون اعدام دارند، میزان جرم و جنایت گسترده تر است. در حقیقت اعدام نه "اجرای عدالت" است و نه راهی برای "مصون کردن جامعه"، اعدام یک ابزار طبقات حاکم برای کنترل و سربزیر نگهداشتن مردم معترض است. بیشترین اعدامها بدلائل سیاسی و فرهنگ ارتجاعی حاکم صورت میگیرد.

صفحه ۱۹

آدرسهای تماس با
حزب کمونیست کارگری – حکمتیست

دفتر مرکزی حزب
وریا روشنفکر
daftaremarkzy@gmail.com
voryaroushanfekr@gmail.com

رئیس دفتر سیاسی
رحمان حسین زاده
hosienzade.r@gmail.com

دبیر اجرایی
سعید یگانه
saidwahedi25@gmail.com

دبیر کمیته مرکزی
ناصر مرادی
moradi.naser@gmail.com

دبیر کمیته سازمانده
سیاوش دانشور
Siavash_d@yahoo.com

دبیر کمیته کردستان
صالح سرداری
sale.sardari@gmail.com

دبیر تشکیلات خارج
سعید آرمان
saeed_arman2002@yahoo.co.uk

دبیر کمیته تبلیغ
اسماعیل ویسی
esmail.waisi@gmail.com

نشریه کمونیست هفتگی **حزب کمونیست کارگری ایران– حکمتیست**

سردبیر : سیاوش دانشور
Siavash_d@yahoo.com

هیئت تحریریه: پروین کابلی، سیوان کریمی، ملکه عزتی، رحمان حسین زاده، علی جوادی، سیاوش دانشور، ناصر مرادی، وریا روشنفکر، امیرعسکری.

اگر برای کمونیست مقاله میفرستید:

سردبیر در انتشار و رد و تلخیص مقالات آزاد است. کمونیست هفتگی تنها مقالاتی را منتشر میکند که برای این نشریه تهیه شدند. آخرین مهلت دریافت مطلب برای انتشار تا عصر روز پنجشنبه است. کمونیست شنبه ها منتشر میشود.



زنده باد سوسیالیسم!